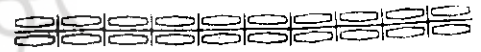


تفسیر قرآن مجید

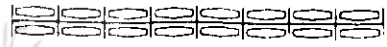
سوره فرقان

آیه - ۲

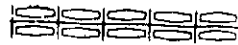
در عالم هستی



جززیبائی و خیر



وجود ندارد



۲-... وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا

: همه چیز را آفریده و آنها را اندازه-

گیری نموده است .

یکی از معارف عقلی قرآن و اندیشه‌های عمیق فلسفی آن، این است که برخلاف اندیشه «ثنویت»، خداوند جهان را خالق همه چیزها و آفریننده‌ی همه‌ی موجودات و پدیده‌ها می‌داند .

هرگاه خوبیهایی هستی و پدیده‌های مفید و سودمند جهان آفرینش، مانند ماه و خورشید، برف و باران، گیاه و درخت و... از ذات او سرچشمه می‌گیرد، و مخلوق اومی باشد، همچنین شرور هستی و آفات و بلاها، مانند تاریکی؛ خشکسالی، سیل و زلزله، بیماری، درندگان و گزندگان و... نیز از او سرچشمه گرفته، و خالق جزا و ندادند.

در برابر این نظر، اندیشه‌ی ثنویت و دوگانگی است که از دیرباز میان افراد بشر، مخصوصاً میان نژاد آریائی رائج و دائر بوده است آنان پدیده‌های جهان را به دو دسته «خیر و شر» تقسیم نموده و برای هر کدام خالق جداگانه‌ای فرض می‌کردند آنان با خود چنین می‌اندیشیدند که: «باید میان خالق و مخلوق یک نوع رابطه‌ای وجود داشته باشد؛ و موضوع خلقت و آفریدن چیزی «منهای» این ارتباط ممکن نیست، هرگاه آفریدگار، خوب و نیکخواه بوده باشد دیگر شخصی که ذات او سراپا خیر و خوب است نمی‌تواند شرور و بدی‌ها را بیافریند و بالا اقل نمی‌آفریند، ولی اگر او بدخواه باشد جریان برعکس بوده خوبی‌ها و نیکی‌ها را ایجاد نمی‌کند» .

۱ - قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ (سوره رعد آیه ۱۶)

: بگو : او است آفریننده همه چیز و او است
یگانه .

۲ - ذُكِرَ اللَّهُ رَبِّكُمْ لِأَنَّ الْإِلَهَ الْوَاحِدَ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ (سوره انعام - ۱۰۲) .

: او است خدای شما جز او خدائی نیست ،
آفریننده همه چیز است او را پرستید .

۳ - در آیه مورد بحث می فرماید: « وَخَلَقَ -
كُلَّ شَيْءٍ وَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا » .

: همه چیز را آفرید و آنها را اندازه گیری
نمود .

باردیگر قرآن برمی گردد خدای یگانه را آفریننده ی
نور و ظلمت، پدید آورنده ی روشنی و تاریکی معرفی
می کند، و بر عقائد کسانی که سالیان درازی در
گرداب ثنویت دست و پامی زدند، و چنین می اندیشیدند
که ریشه هستی دو تا است و آفریننده نور، غیر از
آفریننده ظلمت است خط بطلان کشیده و به ایرانی
هوشمند که بر اثر سوء تعلیمات گوستو بوست و خون
اوبا ثنویت عجیب شده بود، از چنگال این خرافه ی
دیرپای رهایی بخشیده است آنجا که فرموده است:
« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ » . (انعام - ۱)
: سپاس خدائی را که آسمانها و زمین را آفرید .

از این جا اندیشه ی مسأله ثنویت و اندیشه دوگانگی
مبدع و شرک در خلقت پدید آمده و فاعل خوبها
« اهورامزدا » (یزدان) و آفریننده شرور و بدها
« اهریمن » معرفی شده است . (۱)

پیروان این مکتب ، برای تبرئه و پیراسته ساختن
خدا، از بدیها به مبدع دومی معتقد گردیدند ولی چون
اندیشه ی صحیح فلسفی نداشتند سرانجام او را به
نا توانی و داشتن شریک و رقیب منعم کردند و آنان
طبق گفتار امام هشتم ، خواستند که خدا را توصیف
کنند ولی در نتیجه از شعاع قدرت او کاستند
و قدرت او را محدود نمودند . (۲)

موضوع دوگانه پرستی در ایران، سابقه دیرینه ای
دارد پیش از ورود آئین اسلام نژاد آر بانی مظاهر
خوب طبیعت را پرستش می کرد و برخی از مردم
مظاهر شرور را برای ارضای ارواح خبیثه نیز می -
پرستیدند .

اسلام با شعار یکتا پرستی خود، مبارزه ی وسیعی با
هر نوع شرک و دوگانگی آغاز نمود ، و وجود هر نوع
رقیبی را برای خدا در صحنه ی خلقت بشدت محکوم
نمود .

اسلام با تأکید تمام خدای جهان را خالق همه ی
پدیده ها و همه ی موجودات معرفی نموده و این حقیقت را
در آیات متعددی متذکر گردیده است اینک برخی
از آنها را در این جا می آوریم :

۱ - در باره ای از نوشته ها اهریمن به « شیطان » تفسیر شده است در صورتی که اهریمن در مکتب
دوگانگی خالق شرور و بدیها است و هرگز شیطان در عقاید اسلامی آفریننده ی چیزی نیست و فقط میتواند در نفوس
عادی و سوسه کند و آنان را به گناه و ناپاکی دعوت نماید ، آنها با موافقت و تمایل خود آنها .
۲ - القدرية ارادوا أن يصفوا الله بعدله فاخرجوه من قدرته وسلطانه .

از این جهت به تمام مظاهر طبیعت عشق ورزیده و همه را بسان جان خواسته‌اند آنچنان که سعدی می‌گوید :

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است
بجلادت بکشم درد، که درمان هم از اوست
یگانه آموزگار او در این طرز تفکر که نظام موجود
جهان را زیباترین نظام و بدیع‌ترین نقشه می‌داند،
همان تعالیم عالی اسلام است .

دانشمندان اسلامی و مسأله شرور:

دانشمندان اسلامی با این دید لطیف در برابر شرور و بلاها ورنجها و مصائب بیانات دقیق و شیرینی دارند که نقل همه آنها در این جا ممکن نیست و به طور فشرده به نقل يك توجیه فلسفی اکتفا می‌کنیم. (۲)
در جهان آفرینش آنچه لباس هستی به خود پوشیده است، سراسر خوب و نیک است و اگر برخی از موجودات سرچشمه شر و نااهمواری‌ها می‌باشد، از آن نظر شرشمرده می‌شوند، که فاقد هستی و کمال مطلوب می‌باشند و به عبارت دیگر حقیقت شرور يك نوع امر «عدمی» و «فقدان» می‌باشد و موجودی از آن نظر بدونا مطلوب خوانده می‌شود، که کمبودی دارد همین‌جاء و کمبودی موجب آن است که نام آن موجود را شر و بد بگذاریم .

و تاریکی‌ها و روشنی را پدید آورد .

قرآن نه تنها خدا را آفریننده‌ی همه موجودات و همه نوع مظاهر معرفی کرد، و با اندیشه دوگانگی ریشه‌هستی، سخت مخالفت نمود، بلکه در جهان بینی خود، تقسیم موجودات را به دودسته خوب و بد و خیر و شر مردود شناخت، و جهان هستی را سراپا خیر و زیبا که هر چیزی به جای خود زیبا آفریده شده است معرفی نمود؛ و چهارده قرن است که ندای آسمانی او «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (۱) در گوش بشر طنین انداز است .

و در آیه دیگر این حقیقت را به صورت دیگر

بیان کرده و می‌فرماید :

كُتِبَ الْاٰذَىٰ اَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ
(سوره طه آیه ۵۳) .

: خدای ما آن کسی است به هر موجودی آنچه را که شایسته بود، داد سپس آن را برای ادامه هستی هدایت و رهبری نمود .

تعلیمات آسمانی قرآن در محیط مردمی که جهان آفرینش را بسان سکه، دورویه می‌دانستند که در يك رویه آن خوبی‌ها و زیبایی‌ها و نیکی‌ها نقش بسته؛ و رویه دیگر آن بدی‌ها و زشتی ورنجها و بدبختی‌ها نوشته شده است، آنچنان مؤثر افتاد که فرزندان همان افراد چهره آفرینش را سراسر خرم و زیاده‌دار، و تمام بدی‌ها و زشتی‌ها را در دید خود ناپدید ساختند و چیزی جز زیبایی و پدیدده‌ای جز خیر و نیک ندیدند، و

۱ - سوره سجده آیه ۷: خدائی که همه چیز را نیک آفرید .

۲ - کتاب «عدل الهی» نگارش دانشمند معظم جناب آقای مطهری مستدلترین و مشروحترین کتابی

است که پیرامون این موضوع نگارش یافته در این بحث از آن کتاب استفاده شده است .

به عبارت روشنتر در جهان بینی فلسفه‌ی الهی وجود هستی باخبر و نیکی و خوبی مساویست، و شر، يك امر عدمی و نیستی است و چنین چیزی نیاز به خالق ندارد که به دنبال آفریننده آن برویم.

تحلیلی از بلاها و شرور:

در هر موردی شری و یا موجود نامطلوبی به چشم می‌خورد، با يك بررسی کوتاه معلوم میگردد از این نظر نامطلوب به شماره‌ی رود که با «عدمی» همراه است.

مثلاً مرض و بیماری از آن جهت نامطلوب به شمار می‌رود؛ که شخص بیمار فاقد صحت و عافیت می‌باشد، شخص نایینا و یا شنوا، از این نظر که يك انسان متفکر و آراسته به فضائل است؛ کمال مطلوبیت دارد، ولی نایینائی و ناشنوائی واقعیتی نیست که در چشم نایینا و گوش ناشنوا وجود داشته باشد، بلکه آنها همان **فقدان و نداشتن** بینائی و شنوائی است و واقعیتی جز همین امر عدمی ندارند.

با مقایسه به این مورد خواهیم دید که هر کجا که سخن از بدی هست، بای يك نوع فقدان و نیستی که از هر فاعل و آفریننده‌ی بی‌نیاز است، در میان می‌آید و تمام بدیها و زشتیها از آن نظر که وجود و هستی دارند خوب و نیک شمرده میشوند ولی از آن نظر بد و شر شمرده میشوند، که فاقد هستی و یا مستلزم نیستی می‌باشند هر کدام از درندگان و گزندگان و بلاها و آنها از آن نظر بد هستند که منجر به فقدان يك رشته هستی شده، و هستی‌هایی را از میان بر میدارند، زیرا این عوامل موجب سرگ هستند و یا از دست دادن

بقیه در صفحه: ۵۸

شماره ۹ سال ۱۵

در تحلیل ساده‌ای که پیرامون برخی از شرور انجام خواهیم داد، روشن خواهد گشت که هر موجودی از آن نظر که دارای هستی است به هیچ وجه نمیتوان آن را بدون آزیباخواند، و لذا انسانی که از اثرات نامطلوب «مار» ناآگاه است، نمی‌تواند نقشهای زیبا و لطافت پوست مار را انکار کند بلکه نازیبائی و بدی هر موجودی از آن نظر است که خود دارای کمبود است و یا منشأ نابودی و نیستی در موجود دیگر می‌گردد.

بنابراین مشکل ثنویت و اعتقاد به دو مبدء حل می‌گردد زیرا هرگاه شرور و بدیها امر وجودی بودند، در این صورت باید از خالق و آفریننده آنها تحقیق کنیم و به حکم اینکه خالق خوبی‌ها نمیتواند آفریننده‌ی بدیها و زشتیها گردد، در این صورت اندیشه تعدد آفریننده قوت می‌گرفت.

ولی هرگاه شرور و زشتیها از نوع نیستی و یا مستلزم نیستی شدند در این صورت شرور بدی حقیقت ملموس نخواهد بود که نیاز به علت و آفریننده داشته باشد.

اساس افسانه ثنویت این است که تصور شده است که بدیها و زشتیها بسان خوبی‌ها رده مستقلی از هستی را تشکیل می‌دهند، در این صورت باید به دنبال آفریننده‌ی آنها رفت، ولی هرگاه دیدیم که تمام ناهمواریها از نیستی بر می‌خیزد و خلاء کمبود است که ما به مصائب و بدبختی می‌گردد، در این صورت دیگر صحیح نیست که در جستجوی خالق آن باشیم زیرا «عدم» و «خلاء» و «کمبود» و «فقدان» چیزی نیست که خالق داشته باشد.

رستاخیز و فرمان

عمومی عدالت

انسان در چهار محکمه در همین جهان محاکمه می‌شود اما ...
 انسان نمی‌تواند از قانون عدالت عمومی آفرینش مستثنی گردد .

و خیانت و نفاق و تبلی در مدت کوتاهی طومار زندگی آنها درهم پیچیده شد و به کلی از هم متلاشی شدند .
«سومین» محکمه، محکمه «مکافات عمل»
 است که از همه این محاکم اسرارآمیز تر است و روابطش ناشناخته است گویا قضات این دادگاه در پشت درهای بسته به دادرسی می‌نشینند و احکام قاطعی صادر می‌کنند و به شکل اسرارآمیزی نیز اجرا می‌گردد .
 ما امروز هیچ توضیح علمی برای سؤال «مکافات» نمی‌توانیم بدهیم ، اما این راهم نمی‌توانیم انکار کنیم که در زندگی خود بارها به چشم دیده‌ایم یا در صفحات تاریخ بسیار خوانده‌ایم که افراد بیدادگری در پایان کار، چنان در آتش مکافات

درست است که انسان در برابر خرافات و بیدادگریها و آلودگیها در «**چهار دادگاه مختلف**» در همین جهان مجازات و محکوم به پرداختن جریمه‌های سنگینی می‌شود که «**فخستین**» آنها دادگاه اسرارآمیز وجدان است که گاه به تنهایی همه حسابها را تصفیه می‌کند و چیزی باقی نمی‌گذارد .
و دومین آنها دادگاه «**آثار طبیعی عمل**» است که مخصوصاً در گناهایی که جنبه «همگانی» به خود می‌گیرد خیلی زود تأثیر قضاوت این دادگاه آشکار می‌گردد .

تاریخ عبرت انگیز بشر مملو است از سرنوشت دردناک جوامعی که بر اثر ظلم و ستم و تبعیض، و دروغ

ندارد زیرا :

دادگاههای رسمی که تکلیفش - چنانکه گفتیم - روشن است، و امان همه گنهکاران و خلافکاران را نمی تواند بگیرد؛ واگر می گرفت و داد همه مظلومان را از دستمگران باز میستاند امروز جهان در آتش اینهمه ظلم و ستم و استعمار و استعباد و استثمار نمی سوخت . و اما دادگاه مکافات آنهم جنبه عمومی و همگانی ندارد، گویا تنها يك برنامه تربیتی است، و هشدار است به عموم از طریق نشان دادن نمونهها و به همین دلیل بیدادگرانی را می شناسیم که از چنگال آنهم فرار کرده اند، بعلاوه جنایت گاهی چندان سنگین است که مکافات نمی تواند از عهده همه آن بر آید و تنها جریمه ای برای گوشه ای از آن تعیین میکند .

و اما محکمه ای « آثار طبیعی عمل » آن نیز جنبه خصوصی دارد، زیرا شعاع عملش معمولاً گناهای را در بر میگیرد که جنبه همگانی به خود گرفته ، و با اگر يك فرد آنرا مرتکب شود باید مدتی طولانی به آن عمل ادامه دهد، تاریشه کند، و جوانه زند، و میوه تلخ و شوم آن آشکار گردد . بنابراین بسیاری از گنهکاران و بسیاری از گناهان از قلمرو قضاوت آن بیرونند .

باقی میماند « محکمه وجدان » که در بحثهای مشروحی که درباره طرز کار این دادگاه داشته ایم خصوصی بودن آن ثابت شده است ، چه اینکه : همه مردم از يك « وجدان بیدار و زنده » برخوردار نیستند، و ضعف وجدان که به علل گوناگونی صورت میگیرد سبب میشود که جمعی از آلودگان

سوختند که برای هیچکس قابل پیشبینی نبود ، و رابطه سرنوشت شوم و دردناك آنها با اعمال خلافی که مرتکب می شدند، نه از طریق « وجدان » قابل تفسیر بود؛ و نه از طریق « اثر طبیعی عمل »، و نه ممکن بود همه آنها را حمل بر تصادف کرد . و این اعتقاد قدیمی را که دست مکافات در کار است، که به شکل مرموز و ناشناخته ، اما به صورت قاطع و کوبنده ، عمل می کند، در افکار همه چنان زنده نگه میدارد . .

بالاخره چهارمین دادگاه ، دادگاههای رسمی و عادی بشری است که قدرت ضعیفی دارد، و شاید از ده مورد خلاف تنها يك مورد را ببیند و بقیه ، خود را از او پنهان کنند ، و تازه در همین يك مورد هم احکام او چنانکه می دانیم همیشه عادلانه نیست، زیرا چنانکه می دانیم هم چشم فرشته عدالتش بسته است و با چشم بسته تشخیص دادن کار آسانی نیست و هم گفها و شاهین ترازی ظریفش تاب تحمل آنهمه طوفانهای که در دل اجتماعات می - وزد ندارد ، لذا بسیار می شود که اعتدالش بهم میخورد ! .

محکمه های خصوصی :

خوب؛ این محکمه های چهارگانه در برابر ما وجود دارد ، اما اگر درست از يك يك آنها به دقت دیدن کنیم خواهیم دید که بر سر در همه آنها این جمله نوشته شده « این محکمه خصوصی است و تنها به بعضی از جرائم رسیدگی می کند » !
خصوصی بودن این دادگاهها نیاز زیادی به بحث

وجانبان خطرناك، در لباسهای مختلف، از چنگال مجازات این محكمه نیز فرار كنند .

بنابراین نتیجه کلی که از بررسی همه جانبه دادگاههای چهارگانه‌ی بالامی‌گیریم این است که هیچك از آنها يك شكل عمومی و همگانی که همه متصرفان و مجرمان را به خاطر هر گناه ؛ و ارتكاب هرگونه جرم محاکمه کند و به کیفر شایسته برساند ندارد، گویا همه آنها به منزله اخطارهای پی‌درپی و زنگهای خطری هستند، که برای تربیت و بیدارباش بشر نواخته میشوند نه غیر آن .

قانون عدالت در جهان هستی :

اکنون ببینیم آیا می‌توان به وجود يك عدالت عمومی و همگانی در ماورای این زندگی اطمینان داشت ، یا انسانها تصفیه حساب نشده از این جهان می‌روند و دیگر هیچ ؟ ...

چشم از زندگی انسانها که گوشه‌ی بسیار کوچکی از نظام آفرینش را تشکیل میدهد برداشته، و يك نظر کلی به وضع عمومی عالم هستی می‌افکنیم :

می‌بینیم قانونی بنام «نظم و عدالت» بر همه جا سایه افکنده است .

این قانون به قدری نیرومند است که کوچکترین انحراف از آن سبب نابودی هر چیزی است ، اگر آسمانها و زمین یعنی اینهمه کرات عظیم و بیشماری که صحنه‌ی هستی را پر کرده‌اند و تا آنجا که فکر کار کند پیش می‌روند حتی هنگامی که مرکب فکر از کار می‌افتد آنها همچنان ، به حرکت ؛ به هستی ، به پیشروی، به گسترش خود، ادامه می‌دهند، اگر آنها

برپا هستند بخاطر همین نظم و عدالت است که :
«**بالعدل قامت السموات والارض**» .

دوام يك دانه فوق‌العاده كوچك «اتم» در طی میلیونها سال، با آنهمه ظرافت و دقتی که در ساختمان آن به کار رفته، و قاعدتاً مینایست اینچنین دستگاه ظریفی خیلی زود از کار بیفتد، مولود همان عدالت و محاسبه فوق‌العاده دقیق نظام الكترونها و پروتونها است .

و هیچ دستگاهی- كوچك و بزرگ - از این نظام شگرف و عدالت عمومی برکنار نیست ، به جز انسان . !

آیا انسان يك موجود استثنائی است؟

البته انسان يك تفاوت اساسی با تمام موجودات جهان طبیعت دارد، و آن اینكه قدرت عجیبی بنام **اراده** - **توأم با اختیار و آزادی** - دارد ، یعنی پس از مطالعه و بررسی و تفکر هر چیزی را به سود خود تشخیص داد انجام میدهد و هرچه را به زبان خود دید ترك میکند، و از این نظر خودش **حاکم** بر سر نوشت خویش است .

و همین امتیاز بزرگ ضامن « تکامل معنوی و اخلاقی و انسانی» او است، زیرا اگر او آزاد نمیبود و مثلاً کارهای نيك؛ و خدمات مردمی، را با اجبار از طرف عوامل درونی یا بیرونی انجام میداد هیچگونه تفاوتی با سنگهای بیابان نداشت که در میان آنها هم اجناس و انواع مختلف گرانقیمت و ارزانقیمت وجود دارد و این تفاوت جنس امتیاز اخلاقی برای آنها نیست .

فی المثل اگر کسی را زیر فشار سرنیزه وادار به
كمك چند ملیونی به يك مؤسسه‌ی خیریه کنند، آن
مؤسسه‌ی خیریه بهر حال به راه می‌افتد، ولی این امر
هیچگونه تکامل اخلاقی و انسانی برای او ایجاد
نمی‌کند در حالی که اگر حتی يك ریال بادست خود
و با آزادی اراده می‌داد به همان نسبت سهمی از
این نوع تکامل داشت.

بنابراین شرط نخستین تکامل انسانی و اخلاقی،
داشتن آزادی اراده است که بشر با پای خود این
راه را پیماید. نه به اجبار همچون عوامل اضطراری
جهان طبیعت.

و اگر آفریدگار جهان این امتیاز بزرگ را به انسان
داده بخاطر همین هدف عالی بوده است. (دقت کنید)
طبیعی است که جمعی هم از این آزادی سوء
استفاده می‌کنند و دست به جنایات و خلافکارانهائی
می‌زنند.

حال اگر انسان تانیت‌گناه کند قلبش «سنگوب»
کند و گرفتار «انفار کتوس» و «سکته قلبی» شود،
و به مجرد اینکه مال یتیم می‌خورد اذ دل درد تادم مرگ

پیش رود، و یا به هنگامی که دست به سرقت می‌زند
به قول آن مرد پشت کوهی که تکلیف برای خدا درست
می‌کرد - دستش فوراً خشك شود و نام او به عنوان
سارق بر صفحه‌ی آسمان باخط درشت و روشن نوشته
شود؛ باز مسأله شکل اجبار بخود می‌گیرد و هیچکس
سراغ این گناهان نمی‌رود، ولی این گناه نکردن
سرسوزن افتخاری برای او نمی‌آفریند. و امتیاز
انسانی و تکامل روحی محسوب نمی‌شود... اینها همه
اذيك سو.

از سوی دیگر انسان نمیتواند از قانون عدالت
که فرمان آفریدگار در سراسر عالم هستی است
مستثنی باشد و وصله ناهم‌نگی برای جهان خلقت گردد
زیرا این استثنا کاملاً بی دلیل است، به این دلیل
یقین پیدا می‌کنیم که برای اونیز دادگاه و محکمه‌ای
تعیین شده که همگان بدون استثنا در آن حضور
خواهند یافت و **نهم خود را از عدالت عمومی**
جهان آفرینش دریافت خواهند کرد. (باز هم
دقت کنید).

ایمان و عمل

الْإِيمَانُ وَالْعَقْلُ قَرِينَانِ، لَا يَصْلُحُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِمَعَ صَاحِبِهِ :
عقیده و عمل طبق آن، دوست و رفیق هم‌اند، و هیچک از آن دو بدون دیگری؛

درست نیست.

(پیامبر اکرم (ص) نهج القصاحه)

انحلال خانواده

يك فاجعة ❁❁

بزرگ خانوادگی

ممنوع بودن طلاق طبق اناجیل تعریف شده چه مشکلات
وحشتناکی در کشورهای مسیحی به وجود آورد؟! . . .

آورده اند .

در این حقیقت که مسأله «طلاق» و پاشیدگی
کانون خانواده ها ، در واقع يك فاجعه بزرگ
خانوادگی بشمار میرود و بیش از همه ، فرزندان و
بچه های معصوم ، بالاتکلیف و پژمرده و دلشکسته
و محروم باقی میمانند و خسران می بینندشکی نیست
و در این حقیقت نیزشکی نیست که طلاق در مواقع
ضروری که باصطلاح هنگامیکه کارد باستخوان
رسید و سازش و توافق و الفت هرگز مابین زن و
شوهری برقرار نگردید ، امری لازم بشمار میرود و
تنها مرهم درد علم سازشها و اختلافات و مشکلات
ناشی از آن می باشد .

یکی از اصیل ترین و مهمترین وظیفه هر زن و شوهری
اینست که با وجود اختلافات جزئی و کلی که در
میان خانواده يك امر طبیعی است و غالباً لازمه بکنواخت
بودن زندگی زناشویی ممتد می باشد کاری نکنند و
عملی انجام ندهند که بهم گسیختگی بیوند زناشویی
بیانجامد .

انحلال خانواده و جدائی که آخرین چاره
اختلاف های عمیق زن و شوهرها در موارد ضروری
می باشد گوا اینکه در اسلام امری جایز می باشد اما
بآن تنها از دیديك در بیجه اطمینان در صورت فقدان
سازش ملاحظه می شود، و لذا پیشوایان اسلام از
آن به «ابغض الحلال» منفورترین حلالها تعبیر

لایحه قانونی بودن طلاق در ایتالیا به ده هانوخ
از اینگونه مشکلات اجتماعی و خانوادگی، خاتمه
داد بطوریکه گروهی از هواخواهان طلاق را که
هنگام رسیدگی باین لایحه مقابل عمارت مجلس
نمایندگان ایتالیا اجتماع کرده بودند بوجد آورد که
پلاکاردهائی را که بمنظور پشتیبانی از این لایحه
حمل می کردند آتش زدند ۱۱

* * *

مشکل طلاق در ممالک مسیحی:

این مشکل خانوادگی يك پدیده نوظهور
نبوده ریشه آنرا می توان در اعماق تاریخ اروپا پیدا
کرد:

پس از انتشار فرمان «میلان» در سال ۳۱۳ میلادی
بوسیله «کنستانتین بزرگ» و آزاد شدن تبلیغ
دین مسیح در ایتالیا (روم قدیم) این دین در اندک
مدتی آئین همه مردم ایتالیا شد و از همین کشور در
ممالک اروپائی دیگر، بسط و گسترش یافت و
بتدریج، رم، مرکز تبلیغ دین مسیح گردید و پایها
که در رم اقامت داشتند علاوه بر قدرت مذهبی،
حیثیت سیاسی قابل ملاحظه ای نیز کسب کردند و در
رعایت اصل «غیر قانونی بودن طلاق» دقت
بسیار بخرج دادند و در مواردی که این اصل از طرف
یکی از بزرگان و یا دانشمندان، نقض می شد با حربه
تکفیر بجنگ اومی رفتند، تنها بدلیل اینکه در اناجیل
تحریف یافته موجود، عقد ازدواج غیر قابل انحلال
اعلام شده است.

ولی از آنجا که این، يك قانون طبیعی قابل عمل
نبود و دنیای مسیحیت را دچار بحرانهای شدید

بهرترین سند زنده این گفتار مطالعه وضع خانوادها
وزن و شوهرهائی است که قبل از قانونی شدن طلاق
در کشور ایتالیا حکم فرما بود. در این زمینه توجه
خوانندگان را بگزارش زیر عنوان «میلیونها
ایتالیائی منتظر آزادی طلاق هستند»
که در مطبوعات نقل کردند جلب می کنیم:

تصویب لایحه طلاق در سنای ایتالیا ممکن است
تمام دستگاههای دادگستری آن کشور را زیر کوهی
از میلیونها شکایت و درخواست طلاق مدفون کند؛
تصویب این لایحه که بمنزله پایان يك جنگ ۹۲
ساله برای قانونی شدن طلاق است جنجال بزرگی
بس وجود آورده است؛ هم اکنون ۵ میلیون
زوج ایتالیائی جدا از هم دیگر زندگی
می کنند و دو میلیون زوج نیز همسران جدیدی
پیدا کرده اند و با آنها زندگی می کنند و منتظر آزادی
طلاق هستند.

چرا؟

برای اینکه پاره ای از شوهران ایتالیائی، چون
مجاز بدادن طلاق نبودند برای جدا شدن از همسران
خود، با انواع تدابیری متوسل می شدند از قبیل
مسموم کردن همسر خود بطوریکه مرگ او عادی
جلوه کند و یا غرق کردنش در دریا به نحوی که
يك حادثه عادی تلقی شود، و یا در خارج از قلمرو
ایتالیا به گرفتن یا دادن طلاق و عقد زن و یا اختیار
کردن شوهر دیگری می پرداختند؛ این عده جرأت
بازگشت به ایتالیا را نداشتند چون مرتکب نقض
قانون مملکت خود شده بودند و تحت تعقیب قرار
می گرفتند.

نازه مسأله در اینجا خاتمه نیافت و تا آنجا پیش رفت که انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ میلادی) ازدواج را عقلمندی نظیر عقود دیگر دانست و اعلام کرد این عقد بنا بر شرائطی که دولت معین می کند در هر موقع با تراضی زن و شوهر قابل فسخ است باین ترتیب طلاق قانونی شد، اما پس از شکست «فایلتون بنا پارت» و روی کار آمدن مجدد «بوربونها» این قانون لغو شد.

ولی از آنجا که احساس می شد دوام برخی از زناشویی ها غیر قابل عمل بوده، ادامه آن برای طرفین عذاب طاقت فرسانی است بتدریج در فرانسه برای تفریق زن و شوهرها، راهی پیدا شد که عنوانش را «جدائی جسمانی» گذاردند، باین معنی که زن و شوهر با حفظ «زن و شوهر بودن» برای مدتی معین بطور جدا از هم، زندگی می کردند و در این مدت حتی برهم نداشتند از ایسین کار نیز نتیجه مطلوب بدست نیامد، و چون در انتخاب همسر دقت لازم بعمل نمی آمد و اصولاً امکان چنین دقتی وجود نداشت در سال (۱۸۸۴) میلادی قانون طلاق در فرانسه به تصویب رسید که بموجب آن خیانت زن و یا شوهر و یا زندانی شدن یکی از آنها و یا ناسازگاری و فحاشی آنها نسبت بهم دادگاه ویژه، حکم بر جدائی زن و شوهر از هم، صادر می کند.

این بود تا ریخچه مختصری از سیر طلاق در ممالک مسیحی اینک باید دید اسلام در مورد طلاق چه نظری دارد؟

آیا آنرا در هر مورد جایز می داند یا محدودیتی برای آن قائل است؟ این مسائل را در شماره آینده مطالعه می فرمائید.

اجتماعی می نمود و سبب پیدایش و گسترش روابط نامشروع در جامعه اروپا و سایر مشکلات ناشی از آن می گردید از طرف خود پیروان باها و مؤمنین و از طرف دانشمندان و متفکرین و حتی زمامداران شان، مورد انتقاد و نقض واقع گردیده بمبارزه با این قانون تحمیلی بزرگان دین مسیح برخاستند.

چنانکه در قرن شانزدهم میلادی با ظهور «هارتن لوتر» در آلمان و «ژان کالون» در فرانسه رفورمی در مذهب ممالک اروپائی، پدید آمد و مذهب «پروتستان» مرکب از هواداران نظرات «لوتر» و «کالون» بوجود آمد و بتدریج زمره قانونی شدن طلاق نیز بلند شد تا اینکه «هنری هشتم» پادشاه انگلستان (۱۵۰۹ - ۱۵۴۷) تصمیم گرفت همسر خود ملکه «کاترین دآراگدن» را که ۱۸ سال با او زندگی مشترک داشت، طلاق گوید و بادوشیزه «آن بولین» ندیمه کاترین ازدواج کند. او در این زمینه با پاپ تماس و تقاضایش را نزد او مطرح کرد اما پاپ اکیداً تقاضای هنری هشتم را رد کرد. هنری که چنین دید خود بطلان ازدواج خویش با کاترین را اعلام کرد و شخصاً ریاست روحانیون انگلستان را بر عهده گرفت و این امر مقدمه ظهور مذهب مخصوص انگلستان (انگلیسکان) شد که تلفیق از دو فرقه کاتولیک و پروتستان است.

چنانکه ملاحظه می کنید اصرار تا بجای بزرگان دین مسیح در مورد غیر قانونی بودن طلاق، موجب چه دردسرهایی برای پاپهای وقت و حتی موجب رخنه و شکاف عمیق و پیدایش مذاهب نو ظهور گردیده است؟

* * *

یاد تو میکنم...

در حلقه های آهن زنجیر يك اسیر ،
در جوشش و درخشش خون در کنار تیغ ،
در غرش مهیب بلنگی ز کوهسار
در پرتو نگاه غم انگیز يك غزال
در شعله و شراره يك شمع دیر پای
در رقص عشق و سوخته پروانه شهید
در سوز و حال بلبل شیدای خوشنوا
در عشوه های غنچه زیبای نوبهار
در کوه و دشت و جنگل و صحرا و جویبار
در هر چه را که آینه دیدگان من
تصویر می کنند ،

یاد تو می کنم باد تو ای خدا ، باد تو ای اله
یاد تویی که « گاه » روانم به صدا مید
مجذوب « کهر بای » وجود تو میشود .

در آن سپیده دم که گل نور می دمد
از آن ستیغ قله مغرور کوهسار
در آن غروب غمزده وقتی که گله ها
در کوچه باغ ده ، به سوی آغلان روند
در زیر نور روشن و پاک ستارگان
در آن کهن درخت سپیدار پر زبرگ
وقتی که در حریر دل آویز ماهتاب
بر های گرم و پیکر نرم کبوتران
بر روی هم فتاده و در خواب رفته اند ،
یاد تومی کنم ...

در لحظه‌ای که کشتی‌ماه بلورفام
 در زیر ابرهای شبه‌گون آسمان
 لغزیده در سیاهی شب غرق میشود
 در آن‌دمی که آه جگرسوز زاهدی
 طاق‌افق شکسته و در عرش کبریا
 شوری فکنده در دل‌پاک فرشتگان
 در آن‌دمی که دیده‌بیدار یک یتیم
 در جستجوی مادر و آغوش گرم اوست ،

یاد تو می‌کنم . . .

در لحظه‌ای که مرغ غربیی زبیشه‌ها
 بر شاخسار خشک همی‌آشبان کند
 در آن‌دمی که ناله‌بیمار دردمند
 از سقف آن‌سراچه سوی آسمان رود
 در لحظه‌ای که پاک و سبکبار وی‌ربا
 اندر برابرت به عبادت نشسته‌ام

در آن زمان که روح من ، همچون کیوتری
 آرام وی‌خیال ز پشت حصار جسم
 پرواز کرده در دو جهان بال و پرزند ،

یاد تو میکنم . . .

من در خروش باد ، به آهنگ مرغ شب
 من در نسیم باغ ، به نای درخت و شاخ
 من در گل ستاره رنگین بامداد
 من در پرند روشن امواج آفتاب
 من در سرشک بیگنه آهوی اسیر
 من در هر آنچه هست
 من در هر آنچه نیست
 من در هر آنچه آینه‌دیدگان من
 تصویر می‌کنند ،

یاد تو می‌کنم یاد تو ای خدا
 یاد تو ای اله
 یاد توئی که گاه روانم به صدامید
 مجذوب کهر بای وجود تومی‌شود ،
 یاد تو میکنم ! . . .



کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

دانش بشری

به وسیله اسلام

به اروپا رسید

زیدان» نگارش یافته است .

جرجی زیدان که خود عرب زبان و نویسنده‌ای بزرگ بوده ، و بارها های خارجی آشنائی داشته و از منابع آنها نیز بهره گرفته است را دیدی وسیع و تحقیق و بررسی در خور نحسینی در دو کتاب پراچ خود «آداب اللغة العربیة» و «تاریخ تمدن اسلام» به تشریح و توضیح این مطلب پرداخته و آنرا طبقه بندی کرده و مخصوصاً در کتاب اخیرش آنرا در سه بخش قرار داده است : بدینگونه : فلسفه و ادبیات ، طب و فروع آن ، ریاضی و هیئت و سایر علوم که چنانکه گفتیم توسط مترجمان سوری و ایرانی و عراقی و هندی ، اذ زبان‌های یونانی ، سریانی ، سانسکریت و فارسی به عربی ترجمه گردید .

در شماره سابق توضیح دادیم که چگونه دانش و معارف بشری که به موازات ظهور اسلام در ایران و روم به دست فراموشی سپرده می‌شد ، به وسیله اسلام احیا گردید ، و گفتیم که اسلام در سایه ادبیات غنی و وسیع خود و با تشویق قرآن مجید و راهمائی پیامبر (ص) و علمی که تأسیس نمود ، بود ، به جذب دانشهای دیگران پرداخت : و با همکاری دانشمندان اقوام مختلف ، آنرا از نابودی حتمی نجات داد .

کتابهایی که از دانش پیش از اسلام به عربی ترجمه گردید ، با نام و نام مؤلف و مترجم و مشخصات آنها در منابع قدیم و جدید اسلامی و غیر اسلامی آمده است . از همه قدیمتر در «فهرست» ابن ندیم ، و بهتر و در شتر از همه در «تاریخ تمدن اسلام» جرجی

قضاوت صاحب‌نظران بیگانه :

این موضوع قطعی است و شاید نیازی به توضیح زیاد نداشته باشد ، که اگر اسلام نبود ، علوم و فنون یونانی و رومی و ایرانی و هندی ، بکلی از میان می‌رفت ، و اقوام و ملل روی زمین از آن محروم می‌گشتند ، و چیز قابل ملاحظه‌ای از آن برای نسل‌های بعدی برجای نمی‌ماند .

بنابراین آنچه بنام «علم و معرفت» از پیشینیان به ملت‌های ممالک مختلف مخصوصاً اروپائیان رسید ؛ محصول فکر و کار و ترجمه و ابتکار مسلمانان بود . گرچه بعضی از تاریخ نویسان سیر علوم عربی ، نخواستند این حقیقت را افشا کنند ، و از نقش اساسی مسلمانان در این زمینه سخن به میان نیاورده‌اند ولی باز حقیقت همچون اشعه خورشید از لای لای ابرهای تیره برخی از کتابها درخشیدن گرفته و پرتوی بمانم رسیده است .

دانشمند اسلام شناس مسیحی معاصر : «فیلیپ حنی» در کتاب «تاریخ عرب» مینویسد : «مسلمانان به جذب دانش قدیم و محصول فکری یونان قانع نشدند ؛ بلکه هر دورا به قالب احتیاجات و زووش‌های تفکر خود ریختند . نوآوری‌های ایشان در طب و فلسفه ، از شیعی و هیت و ریاضیات و جغرافیا عیان‌تر بود . در قانون و اصول دین و اشتقاق و علوم لغت به عنوان عرب و مسلمان ، افکار و تحقیقات اصیل و ابتکاری داشتند ، و ترجمه‌های ایشان که طی قرون ، بسیاری از محصول فکر خود را نیز بر آن افزودند ،

بامسائل تازه‌ای که پدید آورده بودند ، از راه سوریه و اسپانیا و سیسیل به اروپا رسید ، و «قانون معرفت» که در همه قرون وسطی ، فکر اروپا را به خود مشغول کرده بود ؛ بر پایه آن بنیاد شد .

از لحاظ تاریخ فرهنگ ، «انتقال» ، در اهمیت ؛ کمتر از «ابداع» نیست . زیرا اگر تحقیقات ارسطو و جالینوس و بطلمیوس از میان رفته بود ، و به نسل‌های بعد نرسید ، جهان از لحاظ علمی بی‌وومی ماند ، و چنان بود که این تحقیقات اصلا به وجود نیامده است (۱)

فرید وجدی مؤلف دائرة المعارف قرن بیستم . در کتاب «صفوة العرفان» صفحه ۱۹ مینویسد : «**دوری**» که از وزرای دانشمند معارف فرانسه بوده است ، در مقام بیان حالات عرب پس از ظهور و تربیت اسلام می‌گوید : «در تاریکی و نادانی در قرون وسطی سرتاسر قطعه اروپا را فرا گرفته بود که پیروان آئین اسلام پرچم‌های تمدن را در افطار عالم بر روی مناره‌های بلند برافراشتند ؛ و ابرهای جهالت که فضای ممالک عرب را تیره نموده بود ، به وسیله آنان که بین سایر امم به علوم و فنون اختصاص داشتند ؛ بر طرف و زایل گردید» (۲)

(ج - م - رودویل) کشیش و خساورشناس فرانسوی در مقدمه‌ای که ، بر قرآن نوشته مینویسد : «قرآن مقام والائی دارد ، زیرا نام خداوند خالق جهان و ستایش او را در میان ملل بت پرست نثر داد و بهمه کس اعلام نمود . باید اروپا فراموش نکند که

۱ - تاریخ عرب - ترجمه فارسی ج ۱ ص ۴۶۲

۲ - محمد و القرآن - ص ۱۹۷

قرآن‌دارائی و تمول را ناچیز شمرده، ولی دانش را جزء محسناتی دانسته است که نمیتوان قیمتی بر آن قائل شد. **محمد (ص)** شخصاً با علاقه‌ای که مخصوص به خودش بود، کسب دانش را توصیه و تأکید کرد، و **علی** دامادش، قسمت خدائی را، از این که به او مال نداده است، و دانش داده است، استقبال کرد. (۲)

فلسفه لاتین‌ها از حدود علم‌منطق و زبان و لهجه‌ها تجاوز نمی‌کرد، و این معنی در نظر آنها خلاصه و جوهر دانش و فلسفه بشری بود. محقق است که فیلسوفان مسلمان قبلاً مدارس متعددی در اسپانیا و ایتالیا تأسیس کرده بودند، و در آنجا عده‌ای از کسانی که برای کسب دانش مجهز و آماده شده بودند، اصول فلسفی مسلمین را پذیرفته، و آنرا در مدارس مسیحی رواج دادند.

و باز می‌گوید: «باید قبول کرد که کلیه علوم اعم از فیزیک و هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیات، که از قرن دهم بعد در اروپا رونق گرفت؛ اصولاً از مدارس مسلمین سرچشمه گرفته است. مسلمانان اسپانیا را از هر جهت باید پدران فلسفه اروپادانست». II (۳) مطابق دلائل و شواهد گوناگون، اولین احیاء کنندگان فلسفه و علوم، بدون شك مسلمانان آسیا و اسپانیا بودند، و این دانشمندان را به حق، حلقه اتصال بین ادبیات قدیم و جدید نامیده‌اند. حروف کتابت (خط) که اصلاً از مشرق زمین به

مدیون این کتاب است. کتابی که **آفتاب علم در درمیان تاریکی قرون وسطی در اروپا جلوه گر ساخت**.

ویلیام درا پر مینویسد:

«من از توجه به سبک و روشی که آثار علمی غرب در پیش گرفته و کوشیده است تا ما، دیون علمی خود را به مسلمانان از نظر دور داشته باشیم، رنج می‌برم. مسلم است که بیشتر از این نمی‌شود این معنی مکتوم بماند. اعمال بی‌عدالتی بر اساس اغراض و مکر و فریب ملی را نمیتوان همیشه استمرار داد».

پرفسور آری می‌گوید: «اروپا در طی قرن‌ها، نظر مساعدی نسبت به اسلام نداشت به این معنی که از توجه به کارهای مثبت و تمدن انسانی مسلمانان چشم پوشی شد. زیرا تحقیق، دستخوش اغراض حرفه‌ای مذهبی گردیده بود» (۱) این حقیقت را با دیدی دیگر از دانشمند عالم‌مقام و منصف انگلیسی (جان دیون پورت) بشنوید که می‌گوید:

«شاید هیچ ملتی قبل از مسلمانان وجود نداشته است که برای کسب دانش از آغاز تا انجام، بیشتر از آنان احترام قائل شده باشد. یک نفر شاعر مسلمان می‌گوید: «به محض اینکه یک نفر دانشمند را می‌بینیم، دلم می‌خواهد روی خاک بیفتم و بر گرد و غبار پای او بوسه زنم»

۱ - اسلام و غرب - تألیف پرفسور خورشید احمد پاکستانی - ترجمه فارسی ص ۲۹

۲ - عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن - صفحه ۹۰

۳ - مدرک سابق - ص ۹۱

اروپا نوشته است: در مقابل مردم بی شعور روم و آلمان، اسپانیای اسلامی در آن زمان (قرون وسطی) نقطه معروف و باتریت و متمدن بود. تسلط مسلمانان در اسپانیا بی شک از اتفاقات غریبه اروپاست. چنانکه سبلی شد مملو از هرگونه علوم و تمدن که اروپا را فراگرفته سعادت جاودانی بخشید».

سپس خود مینویسد: «الحق قلم از بیان اینکه مسلمانان چقدر آداب و رسوم انسانیت و سعادت زندگانی همراه خود آورده و داخل خاک ما کرده و تا چه درجه باعث ترقی و تربیت اروپائیان شدند عاجز است.

اگر این عده مسلمانان به سرداری «طارق بن زیاد» در سال ۷۱۱ میلادی در کنار جبل الطارق فرود نمی-آمدند، و از آنجا داخل خاک اروپا نمیشدند، معلوم میشد که ما اهالی اروپا چه زیانها می دیدیم و تا چه اندازه از ترقیات کنونی دور می افتادیم» (۱)

اروپا آمده بود: برای بار دوم در پناه نبوغ اسلامی در اروپا نفوذ کرد. همه میدانند که بیشتر از ششصد سال، صنایع و علوم در میان مسلمانان رونق و شکوه داشت. در صورتیکه میان ما اروپائیان، وحشیگری خشن و زنده حکومت میکرد! و شعله ادبیات به کلی خاموش شده بود»

سپس این دانشمند منصف غربی می افزاید که «موشیم» میگوید: «به اتفاق آراء همه شهود معتبر، هیچ چیز آشفته تر و حزن آورتر از ظلمی که در قرن دهم مسیحی، در جهان غرب حکومت میکرد وجود نداشت. بطوری که از لحاظ دانش و فلسفه لااقل این دوره را باید عصر آهن لائن ها نامید ...

چهارم نویسنده دانشمند دیگری از مردم انگلیس در کتاب «فتوح العرب و کنوز الادب» پس از شرح بسیار جالبی که از فتح اسپانیا و تمدن اسلامی آنجا میدهد، مینویسد: «هیدل در اف یکی از تاربخ نویسان

زندگان و مردگان

شاعر معروف به «اخزری» می گوید:

و میت یحیی باخباره

من کان هذا بعض آثاره

و بسا مرده ای که آثارش زنده است

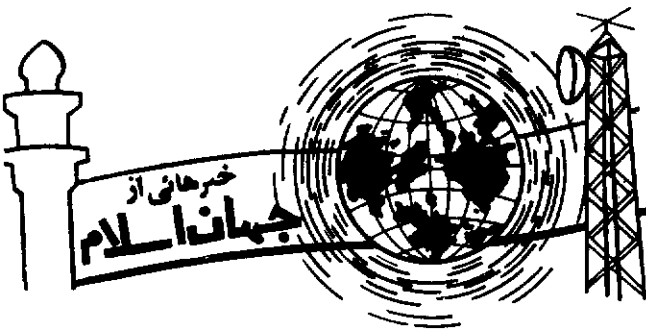
کسیکه این اوراق از آثار او است.

یارب حی میت ذکوره

لیس بمیت عند اهل النهی

ای بس زنده ای که نامش مرده است

به نزد صاحبان دانشمند مرده نیست



ناسیونالیسم اسلامی

در یوگسلاوی

و غذا و عادت و معماری و زبان آنها ویژگیهای ترکی اسلامی - بخود گرفت، این تأثیر بقدری ریشه دار بود که در ۱۸۷۸ هنگامی که «بوسنی» و «هرزه» گوین» به مستملکات امپراطوری اطریش و مجارستان ملحق شدند، با اینکه دیگر حضور ترکهای عثمانی پایان یافته بود، تفاوت محسوسی در زندگی و عادات و خصوصیات فرهنگی مردمان «بوسنی» و «هرزه گوین» پیدانشد.

در حال حاضر هنوز هم مساجد متعددی در «سارایه وو» و سایر شهرهای «بوسنی» و «هرزه گوین» وجود دارد که هر روز مسلمانان محلی از طبقات و صنفهای مختلف اجتماعی و بالباسهای رنگارنگ به آنها میروند تا درجا آوردن نماز جماعت شرکت کنند. برای دولت یوگسلاوی که قبلاً نیز بقدر کافی از ناحیه تحریک احساسات ناسیونالیستی «کروات» دچار درد سر شده است مقابله کردن با پدیده نوظهور ناسیونالیسم اسلامی بدون شك دشوار است، یکی از رهبران دولت فدرال یوگسلاوی اخیراً اظهار داشت که برای این دولت روی آوردن به روشهای

ناسیونالیسم اسلامی در یوگسلاوی بیش از پیش مورد انتقاد رهبران کمونیست قرار گرفته است، چون در نظر آنها ناسیونالیسم اسلامی نیروئی است که بالقوه خطرناک و تفرقه انگیز است! بحثهای تازه ای که درباره این مسأله برپا شده کم سروصدا اما جذبی است و نشان دهنده یکی از فرساینده ترین مسائلی است که کمونیسم ناچار است در سراسر اروپای شرقی با آن مقابله کند. این مسأله عبارت از همزیستی با مذهب تشکل یافته است.

در یوگسلاوی وجه تمایزی حقوقی، فنی و اجتماعی بین «ملیت اسلامی» و «پیروی از آئین اسلام» حایل شده است، گرچه عملاً دو مقوله ای که از آنها یاد کردیم با یکدیگر تقریباً بطور کامل سازگاری دارند. در طول چهار قرن «بوسنی» و «هرزه گوین» که «سارایه وو» پایتخت آن است، سرحد قلمرو اروپائی امپراطوری عثمانی به شمار میرفت؛ در این مدت جلوه ها و جنبه های مختلف زندگی «اسلاوهای» بومی مناطق مذکور از لباس گرفته تا فرهنگ و مذهب

تبعیدی و کور کورانه در مقابله با ناسیونالیسم اسلامی غیرممکن است. این مقام تأکید کرد که از بین بردن ناسیونالیسم و یا شریعت اسلامی در «بوسنی» و «هرزه گوین» نابخردانه و محال است. چون در غیر این صورت بیم آن خواهد رفت که یوگسلاوی تمام نظام اجتماعی خود را به مخاطره اندازد. پیروی از این راه به معنای تکرار روشهای استالینی است و قبول این سرمشق نمی تواند بسا نظام سوسیالیستی ویژه ای که در یوگسلاوی بوجود آمده است، سازگار باشد. با وجود این دولت مرکزی یوگسلاوی از نفوذ روزافزون احساسات مذهبی حتی در مواردی که تنها پای شریعت اسلامی در میان نیست، نگران است، این دلیل، به خودی خود کافی است تا توضیح دهد که ناسیونالیسم اسلامی چرا هدف انتقادات روزافزون رهبران یوگسلاوی و مطبوعات رسمی و نیمه رسمی این کشور قرار گرفته است؟! ..

از «نیویورک تایمز» بنقل «اطلاعات» ۱۴۳۸۱

نبرد مسلمانان



فیلیپین



در شورش اخیر مسلمانان جنوب فیلیپین که دو هفته تمام برای نشان دادن علاقه خود به ایجاد یک کشور خود مختار اسلامی از بدل هیچ کوششی فروس گذار نکردند، در حدود ۴۰۰ نفر کشته شدند، شهر «جولو» تقریباً با خاک یکسان شد و اعتبار ادعای رهبران مانیل دایر بر اینکه جنگ با مسلمانان فیلیپین پایان یافته است بشدت متزلزل گردید.

منابع نظامی درمانیل گزارش دادند که شهر «ایندانانا» واقع در ۱۰ میلی جنوب «جولو» بعد از نبردی که چهار روز طول کشیده و در حدود ۲۰۰۰ نفر از نیروهای دولتی بسا حمایت توپخانه و هواپیماهای بمب افکن در آن شرکت داشته اند از شورشیان مسلمان پس گرفته شده است، در این جنگ طبق برآورد منابع نظامی فیلیپین در حدود ۲۰۰ نفر دیگر از مسلمانان کشته شده اند.

مانیل که بعد از جنگ اخیر اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ سیاستی بظاهر مبتنی بر طرفداری از کشورهای عرب در پیش گرفت تا نفت مورد نیاز خود را از آنجا دریافت کند، از یک طرف خود را به تارومار کردن برحمانه شورش مسلمانان استقلال طلب ناگزیر میدانند و از طرف دیگر از واکنشهای خصمانه و کاملاً قابل احتمالی دولتهای عرب بشدت هراس دارد.

دستگاه های تبلیغاتی فیلیپین در حالی که نمایندگان خبرگزارها را به مؤاخذه می کشند که چرا بسا گزارش کردن ارقام بزرگ (والیته واقعی) در باره سنگینی تلفات جنگ با شورشیان مسلمان سعی دارند وانمود کنند که دولت و ارتش دست به قتل عام مسلمانان زده اند، در عین حال ناگزیرند در بیانیه های رسمی چنین وانمود کنند که گویا شورشیان مسلمان با کمونیستها جنبه موتهلفی تشکیل داده اند و امنیت کشور را به مخاطره افکنده اند! .. نکته ای که بهر حال به یادآوری نیاز دارد این است که طبق برآوردهای غیررسمی تعداد شورشیان مسلح مسلمان در «سولو» و «مین داناو» بالغ بر

خاتم انبیاء نمیدانند. آنها همچنین میخواهند که پیروان این فرقه ازمقامهای حساسی که در دستگاه اداری دولت و در تیروهای مسلح بدست آورده‌اند، برکنار شوند» و میرزا ناصر «رهبر احمدی‌ها بازداشت شود و اقداماتی انجام گیرد که مرکز جهانی این فرقه در «ربوه» شهری آزاد؛ اعلام گردد و منحصر برای پیروان این فرقه نباشد ...

قادیانیها اخیراً با سوء استفاده از موقعیت کشور؛ مراکز حساسی را بویژه در ارتش بدست آورده‌اند که موجب نگرانی مسلمانان پاکستان شده است. بحران اخیراً قادیانیها با حمله بسه يك قطار مسافربری که حامل صدها دانشجوی دانشکده پزشکی بود آغاز کردند. آنها مدعی بودند که دانشجویان برضد قادیانیها شعار داده‌اند و در این حمله دو نفر کشته، و عده‌ای زخمی شدند.

قادیانیگری مانند دیگر احزاب سیاسی با اصطلاح مذهبی محصول دوران تسلط استعماری انگلیس بر شبه قاره هند است ... رهبر آنها «غلام احمد» نخست خود را «مشر» نامید و سپس ادعا کرد که «مهدی موعود» و «مسیح نجات دهنده» است ... قادیانیها بسیاری از احکام اسلامی مانند «جهاد» و غیره را لغو کرده‌اند و پیامبر اسلام را آخرین پیامبر نمیدانند! ... سرسخت‌ترین گروهی که مخالف قادیانیها است حزب «جماعت اسلامی» به رهبری ابوالاعلی مودودی است.

از: مطبوعات داخلی و پاکستانی

۱۶ هزار نفر است و با احتمال زیاد سلاح‌های مدرن بلژیکی و روسی که مورد استفاده آنها قرار میگیرد از کشور مسلمان و همسایه مالزی وارد میشود..

از روزنامه گاردین چاپ انگلستان

آشوب قادیانیگری در پاکستان

راولپندی - خبرگزاریها - طی تظاهرات مذهبی مسلمانان علیه فرقه قادیانی ایالت شمال غربی پاکستان هفت تن کشته شدند.

روزنامه اردوزبان «مشرق» نوشت: شش تن در «تویی» کشته شدند که در حدود ۴۰ مایلی مرکز مرزی پشاور است و يك تن دیگر هم در «مردان» که در همان نزدیکی است؛ بقتل رسید.

منابع مطلع می‌گویند: تعداد کسانی که در اغتشاشهای اخیر کشته شده‌اند، به ۴۱ تن رسیده است در این اغتشاشها که بیشتر در ایالت «پنجاب» متمرکز بوده است به پیروان غلام احمد قادیانی حمله شده است.

يك کمیته اقدام متشکل از همه احزاب سیاسی مخالف و رهبران مذهبی تهدید کرده است که يك اعتصاب عمومی اعلام خواهد کرد مگر اینکه حکومت قادیانیها را محکوم کند.

مردم مسلمان پاکستان میخواهند که دولت «قادیانی‌ها» را يك اقلیت غیر مسلمان در پاکستان اعلام کند چون این فرقه حضرت محمد (ص) را

پیکار سر نوشت - مصر

«در تیرماه سال جاری در حالیکه وزیران امور خارجه کشورهای اسلامی در کنفرانس کوالا لامپور در بساره سر نوشت مسلمانان فیلیپین بحث میکردند خبر گزارها خبر نبرد شدید بین مسلمانان مجاهد و سربازان مسیحی فیلیپین را به سراسر جهان مخابره کردند. در این نبرد نیز بعثت بمبارانهای شدید ۲۰۰ مسلمان قهرمان که برای بهبود شرایط زندگی خود قیام کرده بودند کشته شدند!

تاریخ زندگی اقلیت مسلمان در فیلیپین تاریخی است دردناک و در عین حال مملو از پایداریها و مقاومت.

در این داستان که نگارنده با الهام از مبارزات اخیر قهرمانان این سرزمین نوشته است - شما با تاریخ، شرایط زندگی، تلاش مسیحیان برای غصب زمینهای مسلمانان و بالاخره نبرد شورانگیز مسلمانان فیلیپین آشنا میشوید.

رتال جامع علوم انسانی

به حرفهای دومی دیگر که در کوپه او بودند گوش میداد.

نامش «احمد» و دانشجوی دانشکده مانیل بود. حرفهای دومردی که روبروی او روی نیمکت نشسته بودند از آن جهت برای وی قابل توجه بود که با سر نوشت مسلمانان فیلیپین مربوط میشد.

حالا آن دومرد به تصور آنکه احمد حرفهای آنها

قطار به سرعت به ایستگاه شهر «کوتاباتو» مرکز قسمت مسلمان نشین جزیره «مینداناو» فیلیپین نزدیک میشد.

در یکی از کوپه های قطار، دانشجوی مسلمانی بود سر رابه شیشه قطار چسبانده و چشمهایش را برهم نهاده بود. بنظر میرسید که در خواب عمیقی فرو رفته است ولی در واقع خود را بخواب زده و

مساجد دورسازد . هرچقدر مسلمانها از این مراکز دور شوند به شراب و لذتهای دیگر روی خواهند آورد .

مرد دیگر خندید و گفت :

- اوه حالا فهمیدم که چرا رئیس ما را به این ایالت فرستاده تا با کشیش محلی اینجا مذاکره کنیم راستی که خیلی جالب است . مذاکره نمایندگان يك کارخانه شراب سازی با کشیش ایالت «کوتاباتو» ، این طور نیست !

- آره خیلی جالبه . آخر شنیده ام که کشیش این ایالت خیلی بی عرضه است . پانزده سال است که نتوانسته بیس از سه نفر را مسیحی کند . ما باید ببینیم اشکال کارش در چیست؟ اگر عدم موفقیتش بعلمت امور مالی است، همراه از طرف شرکت، بودجه کافی در اختیارش قرار دهیم .

در این هنگام از سرعت قطار بنحو محسوسی کم شد و این نشانه آن بود که به ایستگاه شهر «کوتاباتو» نزدیک میشود. آن دومرد، دیگر سخنی نگفتند . احمد چشمهایش را باز کرد . وی در موقع سوار شدن به قطار خیلی خوشحال بود زیرا که فکر میکرد پس از چند ساعت دیگر نامزد جوانش را که ماهها از او دور بود خواهد دید ولی حالا حرفهای آن دومرد افکار او را کمی مغشوش کرده بود. چند دقیقه بعد قطار در ایستگاه متوقف شد و احمد در حالیکه ساک خود را به دست گرفته بود از آن پیاده شد . وی می دانست که برخلاف گذشته هیچکس در ایستگاه قطار منتظر او نیست زیرا که این بار بدون آنکه اطلاع دهد از مانیل به زادگاهش مراجعت

را نمی شنود با صدای بلند حرف میزدند . یکی از آنها به دیگری میگفت :

- آره اون شب رئیس خیلی خوب حرف زد . وی گفت : «ایمان قلبی مردم بخودشان مربوط است . مردم فیلیپین خواه مسیحی باشند یا مسلمان برای ما فرقی نمیکند . اما موضوع قابل توجه ما اینست که بانصب ماشین های جدید ، کارخانه ما هر روز شراب بیشتری تولید میکند و ما باید برای این شرابها بازار فروش داشته باشیم . آمار نشان داده است که میزان مصرف شراب در ایالات مسلمان نشین بسیار کم است و همه این را میدانیم که از سال ۱۹۶۲ که تبلیغات مذهبی مسلمانها در فیلیپین اوج گرفته است هر ساله تعداد زیادی از مسیحیان مسلمان میشوند و این برای شرکت ما خطری جدی و تا حدودی هراس انگیز است» .

مرد دیگر با تمسخر گفت :

- چه گفتمی هراس انگیز ؟

- آره این عقیده رئیس بود . او میگفت که شرکت «تولید و پخش شراب» تا کنیک تبلیغاتی خود را عوض کرده است و بهمین جهت شش ماه تمام در همه روزنامه ها درباره انگور و خواص حیاتی آن تبلیغ کرد . او اظهار امیدواری میکرد که با این نحوه تبلیغات مردم مسلمان نیز به نوشیدن شراب گرایش پیدا کنند . علاوه بر این وی عقیده داشت که برای افزایش تولید شراب و پیدا کردن بازار فروش باید کاری کرد که مسلمانها در عقاید دینی خود سست شوند و بهمین جهت باید کلیسا را تشویق نمود که جوانان مسلمان را از مراکز دینی و

تالیفات شدید را علیه اسلام آغاز کند .
 من میگویم که دولت قصد دارد خانه مسلمانها
 را از آنها بگیرد و این اخبار کوچکترین تأثیری
 بر شما ندارد !

پدر احمد شانه هایش را بالا انداخت و گفت :
 - ما به این اخبار عادت کرده ایم . البته من
 خیلی متأسف هستم . اما میدانم که کاری از دست ما
 ساخته نیست . همه قدرتها دست مسیحی هاست .
 خوب از پیشرفت درسهایت برایم بگو . شنیدم که
 تو در کلاس با استاد طبیعی مشاجره کردی .
 احمد از سر میز بلند شد و گفت :

- بله . استاد طبیعی يك روز در حین تدریس ،
 بی شرمانه به اسلام حمله کرد . آخر او مسیحی متمصبی
 است و عقیده داشت که مذهب ما از پیشرفت ملتها
 جلوگیری می کند و جوانان روشنفکر باید مسیحیت
 را که مذهبی مربوط به ملتهای متمدن است
 بپذیرند . من بشدت بسه او اعتراض کردم و در رد
 گفته هایش شواهدی آوردم ، از مبارزه دائمی کلیسا
 با اندیشه های علمی و محکمه های «انگلیزیسیون» در
 قرون وسطی مطالبی برایش گفتم و سپس قصد داشتم
 از انحطاط فکری ملتهای مغرب زمین سخن بگویم
 که او کنترل خود را از دست داد و ابلهانه به سفسطه
 پرداخت . سعی کرد با لغات ذهن پرکن و ذکر
 جملاتی از شرق شناسان و فلاسفه ، به سخنان خود
 رنگ علمی دهد ولی من کسی نبودم که از میدان
 بدر روم . با و خاطر نشان کردم که حرفهایش با بحث
 ما ارتباطی نداشت .

احمد در اطاق قدم میزد و باغرور و افتخار از

می کرد . احمد پس از بیرون آمدن از ایستگاه به
 سرعت بسوی خانه رفت تا هر چه زود تر اقوام خود
 را ببیند .

در منزل در سر میز غذا احمد به حرفهایی که در
 کوپه شنیده بود؛ اشاره کرد . پدرش در حالیکه
 غذایش را با صدا می خورد فقط خندید . او آدم
 بی تفاوتی بود . همیشه حرفهای ساده و عامیانه میزد .
 احمد همیشه از بی تفاوتی پدرش رنج میبرد . وی در
 آن موقع برای آنکه تا حدی احساسات پدرش را
 تحریک کند گفت :

- در دانشکده شنیدم که دولت قصد دارد خانه های
 مسلمانان را در ایالات شمالی بگیرد . شما چیزی شنیدید؟
 پدرش در حالیکه غذا را با صدا می جوید گفت :
 - من هم شنیدم . مثل اینکه خبرهایی هست .
 خوب از وضع درسهایت بگو ...
 احمد با ناراحتی گفت :

- اینطور که مسیحی ها پیش می روند ممکن است
 روزی ما را هم از خانه مان بیرون کنند .
 - در این مورد نمی خواد زیاد ناراحت باشی .
 اصلا ممکنه تا آن موقع اوضاع ، خود بخود عوض
 بشود .

دانشجوی جوان دندانها را بهم فشرد و گفت :

- پدر تو خیلی بی تفاوتی !

- راجع به چی ؟

- راجع به سرنوشت ما؛ راجع به سرنوشت
 مسلمانها . من می گویم که شرکت تولید شراب ،
 قصد دارد با کمک کلیسا و دولت فلیپین يك سلسله

فراموش کردم که بگویم که بزودی قصد دارم که مقدمات جشن عروسی را آماده کنم .

در این موقع وی از روی صندلی بلند شد. دهانش را پاك كرد و بعد روی مبل لم داد و با آرامشی مخصوص پیش را در آورد و شروع به پاك كردن آن نمود . احمد گفت :

- شنیده‌ام که مسیحی‌ها قصد دارند مسلمانان را از جزایر «مندانائو» بیرون کنند و زمین‌های آنها را بگیرند .

پدر احمد پیش را از توتون پر کرد و باخونسردی گفت :

- اینها همه شایعه است . بجای این حرفها در فکر آن باش که زودتر دانشنامه‌ات را بگیری و بعد با نامزدت عروسی کنی .

احمد دیگر نتوانست خود را کنترل کند و باخشم فریاد زد :

- دانشنامه . دانشنامه . عروسی با نامزد . انگار در دنیا هیچ مسأله‌ی دیگری وجود ندارد . من نمیدانم چه عاملی شما را نسبت به سرنوشت جامعه‌تان بی تفاوت کرده است ؟

ننگ بر من اگر که فقط به زندگی خود بیاندیشم و شرایط زندگی هزاران مسلمان فیلیپین را فراموش کنم . اگر من فقط به خود و رفاه زندگی خود و خانواده‌ام بیاندیشم، تفاوتی با یک حیوان چیست ؟ پدر من با چه کلماتی می‌توانم مقصودم را برایت بیان کنم ؟

نانام

دلایل خود حرف می‌زد که ناگهان پدرش گفت :
- پسرم تو خیلی احساساتی هستی . بهترین بود که با استاد طبیعی بحث نمی‌کردی .

احمد نا امیدانه به پدرش نگریست احساس کرد که از محافظه‌کاری‌های پدرش دچار نفرت شده است . مردی تفاوت ادامه داد :

- پسرم تو باید سعی کنی که هر چه زودتر دانشنامه‌ات را بگیری . این کارهای تو باعث می‌شود که آنها با تو دشمن شوند .

احمد بسوی چمدان خود رفت و گفت :
- راستی پدر یک دانشجوی مسلمان پاکستانی اخیراً کتاب جالبی بمن هدیه کرد .

و بعد در چمدان خود را باز کرد و کتابی را از آن بیرون آورد و گفت :

- نام این کتاب «نهج البلاغه» است . البته این متن انگلیسی آن است و اقول داده که این بار متن عربی آن را هم برایم بیاورد . تعجب می‌کنم که شما و مادرم تا بحال از این کتاب برایم حرف نزده بودید . دانشجوی پاکستانی عقیده داشت که این کتاب پس از قرآن معتبرترین کتاب مذهبی است من تا بحال فرصت نکرده‌ام که بیش از چند صفحه، آنرا مطالعه کنم .

پدر احمد با شنیدن نام نهج البلاغه ابروهایش را درهم کشید و گفت :

- احمد ؛ من انتظار دارم که در دانشکده تو بیشتر به درسه‌هایت برسی . من دوست ندارم پسرم زندگی آرام را کنار بگذارد و وارد این حرفها شود . راستی

مهاجرت علی [ع] از مکه

چرا علی (ع) در روز روشن راه مدینه را پیش گرفت؟

رشته از مجاهدتها و کوششها و نبردها «غزوه» می-گویند که فرماندهی و رهبری سپاه اسلام را، خود پیامبر برعهده می داشت ، و شخصاً همراه ارتش اسلام حرکت می کرد ، و با آنان نیز به مدینه باز می گشت ، و در برابر آن پنجاه و پنج (۱) «سریه» داشت، و مقصود از «سریه» آن رشته از نبردها است که ستونی از ارتش اسلام ، برای سرکوبی شورشیان و توطئه گران، از مدینه حرکت می کرد، و فرماندهی ستون ، به عهده یکی از افراد برجسته سپاه اسلام گذارده می شد .

امیرمؤمنان در بیست و شش غزوه از غزوات پیامبر شرکت کرده و فقط در غزوه «تبوک» به فرمان پیامبر در مدینه اقامت گزید؛ و از شرکت در جنگ بازماند و راز آن این بود که بیم آن می رفت که منافقان مدینه، در غیاب پیامبر دست به شورش بزنند و زمام امور را

مهاجرت امام علی (ع) از مکه به مدینه، پس از هجرت پیامبر گرامی اسلام، سومین بخش از زندگی آن حضرت را تشکیل می دهد ، این بخش از حیات علی، مملو از فداکاری و جانبازی است، با اینکه دوران آن، از ده سال تجاوز نمی کند، ولی سراسر صفحات این فصل از کتاب حیات علی را، یک رشته سطور طلایی و حوادث بسیار برجسته و چشم گیر تشکیل می دهد .

کارهای مهم و حساس امام، در این فصل از زندگی، در دو فراز خلاصه می شود:

۱ - جانبازی و فداکاری در میدان

جهاد:

پیامبر گرامی در دوران زندگانی خود در مدینه ، با مشرکان و یهودان و شورشیان بیست و هفت «غزوه» داشت ، در اصطلاح سیره نویسان اسلامی ، به آن

(۱) واقعی در مغازی خود ج ۱ مقدمه کتاب تعداد سربهای پیامبر را کمتر از آن میداند

این جهت امام موفق گردید آنچه را که از پیامبر شنیده بود، به صورت شش کتاب از خود یادگار بگذارد و پس از درگذشت امام همه این کتابها، در نزد فرزندان امام، به عنوان ارزنده ترین گنجینه؛ حفاظت می شد، و بزرگ پشویان ما پس از امام، در مقام احتجاج بر بزرگان به این کتابها استناد می-جستند و «زراره» که یکی از شاگردان برجسته امام صادق (ع) می باشد برخی از این کتابها را نزد امام دیده و خصوصیات آن را نقل نموده است (۱)

چگونه امام مهاجرت کرد؟!

پس از مهاجرت پیامبر: امام در انتظار نامه رسول گرامی بود چیزی نگذشت که «ابو اقلیش» نامه ای از پیامبر گرامی به مکه آورد و تسلیم علی کرد، پیامبر در آن نامه آنچه را که در شب سوم هجرت، در غار ثور، شفاهاً به علی گفته بود، تأیید نموده و فرمان داده بود که علی (ع) با بانوان خاندان رسالت حرکت کند، و به افراد ناتوان که مایل به مهاجرت هستند کمک نماید.

امام که وصایای پیامبر را درباره امانتهای مردم موبه مو عمل کرده بود، کاری جز فراهم ساختن انتقال خود و بستگانش به مدینه نداشت. امام به آن گروه از مؤمنان که آماده مهاجرت بودند پیغام داد که مخفیانه از مکه حرکت کنند، و در چند کیلومتری شهر به نام «ذی طوی» توقف نمایند تا قافلدهی امام به آنان برسد. اماعلی با اینکه چنین پیغامی که به آنان داده بود؛ خود وی در روز روشن

در مرکز اسلام (مدینه) به دست بگیرند، و بیچارگان و افتادگان را از پای در آورند، از این جهت پیامبر دستور داد که امام در مدینه بماند و از شرکت در جنگ تبوک صرف نظر کند.

تعداد «سریه» هائی که رهبری آنها بر عهده امام بود درست مشخص نیست ولی تفصیل برخی از این سریه ها را که رهبری آنها را علی بر عهده داشت در صفحات این بخش خواهیم نگاشت.

۲- ضبط وحی آسمانی (قرآن) از طریق کتابت، و تنظیم بسیاری از اسناد تاریخی و سیاسی و نوشتن نامه های تبلیغی و دعوتی و... یکی دیگر از کارهای حساس و پر اراج امام بود.

امیرمؤمنان تمام آیات قرآن را چه آنها که در مکه نازل شده و یا آیاتی که در مدینه نازل گردیده بسود، در دوران حیات پیامبر سه دقت ضبط مینمود، و از این جهت یکی از کاتبان **وحی و حافظان قرآن** بشمار می رفت.

امام در تنظیم اسناد سیاسی و تاریخی، و نامه های تبلیغی که هم اکنون متن بسیاری از آنها در کتابهای سیره و تاریخ، مضبوط است نخستین «سپیرو اسلام» به شمار می رود؛ حتی صلحنامه تاریخی «حدیبیه» به املاء پیامبر و خط علی تنظیم گردید. رشته خدمات علمی و قلمی امام منحصر به اینها نبود، بلکه در حفظ آثار و سنن پیامبر گرامی کوششهای فراوان داشت، و در فرصت های مخصوص، سخنان پیامبر را پیرامون احکام و فرائض، آداب و سنن، حوادث و خبرهای غیبی و... ضبط می کرد، از

(۱) تهذیب الاحکام شیخ طوسی ج ۲ ص ۲۰۹ ط نجف. فهرست نجاشی ص ۲۵۵ ط هند، و نگارنده پیرامون این شش کتاب در مقدمه «بررسی مسند احمد» به طور گسترده سخن گفته است.

بیان گردید

اونه تنها به عموی خود این پاسخ را گفت، بلکه هنگامی که «لیثی» هدایت شتران را برعهده گرفت و برای اینکه کاروان را هرچه زود از تیررس قریش بیرون ببرد، بر سرعت شتران افزود، امام او را از عجله و شتاب بازداشت، و گفت: پیامبر به من فرموده است از آنان آسیبی در این راه به تو نخواهد رسید. سپس هدایت شتران را برعهده گرفت و رجزی می خواند که مضمون آن این است:

در جهان آفرینش زمام امور، در دست خداست
و هر نوع بدگمانی را از خود دور کن، او برای هر-
حاجت مهمی کافی است (۲)

قریش علی را تعقیب می کنند:

کاروان امام نزدیک بوده سرزمین «ضجنان» برسد که هفت سواره‌ی نقابدار از دور نمایان شدند و به سرعت اسبهای خود را به سوی کاروان راندند، علی برای جلوگیری از هر نوع پیش آمد بد، برای زنان به «واقده» و «ایمن» دستور داد، که فوراً شتران را بخوابانند و پا‌های آنها را ببندند سپس کوشید که زنان را پیاده کند و این کار انجام میگرفت که سواران نقابدار با شمشیرهای برهنه سر رسیدند درحالی که خشم گلوی آنان را می‌فشرد، شروع به

بارسفر بست و زنان را با کمک «ایمن» فرزند «ام ایمن» سوار بر کجاوه کرد؛ و به ابوقاد گفت: شتران را آهسته بران زیرا زنان، توانائی تند روی را ندارند.

«ابن شهر آشوب» می نویسد: (۱) «عباس»

از تصمیم علی آگاه گردید و دانست که علی (ع) می خواهد در روز روشن در برابر دیدگان دشمنان مکه را ترک گوید و زنان را همراه خود ببرد، از این جهت فوراً خود را به علی رسانید و گفت: محمد مخفیانه مکه را ترک گفت و قریش برای پیدا کردن او تمام نقاط مکه و اطراف آن را زیر پانهادند، در این صورت تو چگونه مکه را با این عائله در برابر دیدگان دشمنان، ترک می‌گویی، هیچ می‌دانی که آنان ترا از حرکت بازمی‌دارند؟!

علی در پاسخ عموی خود، گفت: شئی که بسا پیامبر در عارملاقات کردم، و به من دستور داد که با زنان هاشمی از مکه مهاجرت نمایم به من چنین نویسد داد که از این بی‌عد آسیبی به تو نخواهد رسید، من به پروردگارم اعتماد و به قول احمد ایمان دارم، و راه او باره من یکی است. از این جهت روز روشن در برابر دیدگان قریش، مکه را ترک می‌گویم! سپس چند شعری سرود که مضمون آنها همان است که

(۱) متن شعر امام چنین است:

رجل صدوق قال عن جبریل
فان الله يردهم عن التنكيل
و سيلة متلاحق بسبيلي

(۲) امالی شیخ طوسی ص ۲۹۹ - بحار ج ۱۹ ص ۶۵ و متن رجز اینست:

يكفيك رب الناس ما همكا

ان ابن آمنة النبي محمداً
ارخ الزمام ولا تخف عن عائق
اني بري واثق و با حمد

ليس الا الله فارفع ظنكنا

راه مدینه را پیش گرفت در نزدیکی کوه «صحنان» يك شبانه روز به استراحت پرداخت ، تا افراد دیگری که تصمیم مهاجرت داشتند ، به علی پیوندند .

از جمله افرادی که به علی پیوست ام ایمن بود. آن زن پاکدامنی که تا پایان عمر هرگز از خاندان رسول خدا جدا نشد .

تاریخ می گوید : علی تمام این مسافت را با پای پیاده طی کرد ، و در تمام منازل یاد خدا از لبان علی کنار رفت ، و در همه راه نماز را با همسفران خود بجا می آورد .

برخی از مفسران می گویند: آیه زیر درباره این افراد نازل گردیده است .

«الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و ینفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا» (سوره آل عمران آیه ۱۹۱)

: کسانی که خدا را (در تمام حالات) ایستاده و نشسته و یا بر پهلوئی خود خوابیده ، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند خدا یا تو این نظام بزرگ خلقت را بی جهت و بدون هدف خلق نکرده ای . (۱)

هنگامی که علی وارد مدینه شد خبر به پیامبر رسید و وقتی دیدگان پیامبر به علی افتاد ، مشاهده کرد که پاهای وی درم کرده و قطرات خون از آن می چکد ، دست به گردن علی افکند و اشک در دیدگان پیامبر حلقه زد . (۲)

بدگویی کردند، و در ضمن گفتند: تو تصویری کنی با این زنان می توانی از دست ما فرار کنی؟! حتماً باید از این راه بازگردی. علی گفت اگر بساز نگردم چه می شود؟! گفتند: با زورتورا برمی گردانیم و در غیر این صورت ما با سرتو باز می گردیم! این جمله را گفتند سپس روبرو به شتران آوردند که آنها را ردهند، در این موقع علی با شمشیر خود مانع از پیشروی آنان گردید ، یکی از آنان شمشیر خود را متوجه علی کرد. علی شمشیر او را از خود باز گردانید سپس در حالی که فرزند ابوطالب کانونی از خشم و غضب بود، با شمشیر خود بسوی آنان حمله برد و شمشیر خود را متوجه یکی از آنان به نام «جناح» ساخت . شمشیر نزدیک بود که بر شانه او فرود آید . ناگهان اسب او عقب رفت و شمشیر امام بر پشت اسب او فرود آمد، و سپس افزود: من عازم مدینه هستم و هدفی جز این ندارم که به حضور رسول خدا برسم ، هر کسی میخواهد که گوشت او را قطع و قطعه کنم و خون او را بریزم بدنبال من بیاید و یابه من نزدیک شود ، این جمله را گفت سپس به ایمن و ابوبو اقد گفت بر خیزید پای شتران را باز کنید و راه خود را پیش گیرید .

دشمنان احساس کردند، که علی حاضر است تا پای جان با آنان بجنگد زیرا با دیدگان خود دیدند که وی تا مرز جنگ آمد، و نزدیک بود که یکی از آنها جان خود را از دست بدهد از این جهت از تصمیم خود بازگشتند و راه مکه را پیش گرفتند و امام نیز

(۱) امالی شیخ طوسی ص ۳۰۳ - ۳۰۶

(۲) اعلام التوری ص ۱۹۲ - تاریخ کامل ج ۲ ص ۷۵

نقاط مثبت و منفی در انقلاب کبیر فرانسه

چرا انقلاب تاریخی مزبور نتایج مطلوب انسانی نداد؟

مملکت، سخت دست‌اندر کار بود، تشکیلات مذهبی از قبیل اسقف نشین‌ها، دیرها، مدارس و سایر موقوفات مذهبی ۵ الی ۱۰٪ اراضی مملکت را مالک بودند و من حیث المجموع کلیسا بزرگترین مالکین فرانسه بشمار می‌آمد! بعلاوه درآمد حاصله از اموال و مستغلات کلیسا مانند کلیه درآمدها بشکلی غیر انسانی و جا برانه و غیرمتساوی توزیع می‌گردید، و قسمت اعظم آن بالهال بچنگ پاره‌ای از اشراف که بر مناصب عالیتر روحانی ا تکیه زده بودند، می‌افتاد. کشیشان اغلب از میان طبقه پائین انتخاب میشدند و مقامات عالی‌روحانیت از آن طبقه‌ی اشراف بود و در عهد «لوئی شانزدهم» تمام اسقفها بدون استثناء

در اینجا بازما با جهره «مذهب» در شکل «کلیسائی» ا آن روبرو می‌گردیم و مشاهده میکنیم که چگونه کلیسا و شرایطی که بر آن حکمفرما بود، انقلاب را تسریع و تشدید کرد و یکی از علل بنیادی انقلاب کبیر فرانسه بشمار آمد. باید دانست که کلیسای فرانسه با محصولات زراعتی عشریه‌ای بستگی مستقیم داشت، اسقفان فرانسوی اکثرأ در امور دولتی دخالت داشتند و بر اعمال سردمداران، ماسک «مذهب»! زده و در حقیقت روش و برنامه حکومتی آنها را با سلاح دین توجیه میکردند.

خلاصه اینکه کلیسا در سیستم اجتماعی جاری

اطریش» هم همسر و ملکه اش بود. او با يك نوع قدرت لاجوجانه زمام امر شوهر خود را بدست گرفته بود و بیش از لوثی به «حق الهی خود» اعتقاد داشت. این دوه هر کاری که ممکن بود آنها را در نظر مردم منفور سازد، می برداختند. حتی پس از شروع انقلاب هم حاضر نبودند دست از کارهای ابلهانه خود بردارند و بدیترتیب آنها بدست خود برقراری جمهوری را در فرانسه تسریع نموده و مسلم ساختند.

توجه کنید «جواهر لعل نهرو» در این باره چه واقع بینانه سخن میگوید:

«خیلی تعجب آوراست که این اشخاص چگونه موقعی که بحرانا شدت پیدا می کنند رفتارشان بیشتر ابلهانه میشود و به این ترتیب به نابودی خودشان کمک میکنند. يك اصطلاح معروف لاتینی هست که به خوبی درباره آنها صادق میکند:

«وفتی خلدوند میخواد کسی را نابود سازد ابتدا عقلش را میگیرد» . (۲)
در هر حال، اوضاع و احوال کشور فرانسه در آستانه انقلاب بدینتر است:

در رشکستگی اقتصادی دائماً نزدیک و نزدیکتر می شد. شرکت فرانسه در جنگهای استقلال آمریکا بارگرنی بود که بردش فرانسه سنگینی میکرد، اشراف و روحانیون که طبقات ممتاز بشمار میرفتند از پرداخت بسیاری از مالیاتها معاف بودند! ...» . (۳)

از اشرافیون برگزیده میشد؟! (۱) و این بدان معناست که در قرن هیجدهم و عصر روشنگری که کلیسارونق و نفوذ خود را از دست داده و دیگر نمیتواند نماینده و معرق عقاید مردمان بیدار و فکور باشد، باید در استخدام اشرافیت و «اریستوکراسی» درآمد و با قدرت و نیروی بزرگ سرمایه داری؛ اداره شود. بنابراین در حقیقت این کلیسا و مسیحیت نبود که در قالب اشرافیت درآمد، بلکه این اشرافیت بود که در ادعای مذهب پوشید و علاوه بر سایر تجهیزات به سلاح دین ا هم مسلح شد ...

«لوثی پانزدهم» در سال ۱۷۱۵ به جای پدر بزرگش «لوثی چهاردهم» به سلطنت رسید و مدت ۵۹ سال حکومت کرد، از سخنان مشهور او است که:
«بگذارید بعد از من دنیا را آب بگیرد»!!
و در واقع رفتارش هم مطابق همین طرز فکر بود. او چنان سرمست باده غرور مقام و نخوت ریاست بود که نمی توانست از انقلاب انگلستان که در زمان خودش واقع شد؛ درسی بیاموزد و یا جوانه های انقلابی را که در کشور خودش در حال تکوین و شکوفاشدن بود، ببیند.

او با کمال هنرمندی ا مملکتش را به ورطه ای سقوط سوق داد ...

در سال ۱۷۷۴ نواده اش «لوثی شانزدهم» جانشین او شد، وی بسیار ابله و تهی مغز بود و «ماری آنتوانت» یکی از خواهران امپراطور «هاپسبورگ»

۱ - تاریخ جهان نو تألیف رابرت روزول پالم، ترجمه ابوالقاسم طاهری / ج ۱ / صفحه ۲۳۲

۲ - این مضمون در منابع اسلامی با اندک تفاوتی و در سطحی رساتر، بسیاری دیده می شود.

۳ - نگاهی به تاریخ جهان / ج ۲ / صفحه ۷۰۸ / ترجمه محمود تفضلی .

خوریم که سالها ادامه داشت و سپس قیام دهقانان آغاز گردید که نه فقط برای غذا، بلکه برای زمین هم گرسنه بودند.

در جریان یکی از شورشهای گرسنگان در شهر «دیژون»، حاکم شهر به مردم گرسنه گفت: «**علفها روئیده و سبز شده است به صحرا بروید و در آنجا بچرید**» !! در آنوقت گروه بسیاری از مردم علناً به گدائی پرداختند آنطور که در سال ۱۷۷۷ رسماً اعلام گشت که در فرانسه ۱/۱۰۰/۵۰۰ نفر گدائی می کرده اند. در چنین وضعی باز «**لوئی**» و «**آنتوانت**»، پولهای بیشتری می-خواستند و بهیچوجه حاضر نبودند دست از اسر-افکارهای خود بردارند.

بالاخره لوئی شانزدهم تحت فشار نا بسامانیهای روزافزون مجبور شد مجلس طبقات سه گانه (اشراف، روحانیان و عامه) را در ۴ مه ۱۷۸۹ افتتاح کند. اما بزودی از اینکه نمایندگان سه طبقه را با هم دعوت کرده پشیمان شد، زیرا نمایندگان طبقه سوم یعنی عامه مردم کم کم زمرههایی را شروع کردند پادشاه تصمیم گرفت آنها را از تالار جلسه بیرون کند ولی آنها به سخن او گوش ندادند و بلافاصله در یک میدان بازی تنیس که در آن نزدیکی بود گرد هم جمع شدند و سوگند یاد کردند (۵) تا وقتی که یک قانون اساسی بدست نیاورند پراکنده نشوند.

آیا توده ها و مردم هادی در آن زمان در چه حال بودند؟ در پاسخ این سؤال کافی است توصیفی را که «**کلایل**» نویسنده انگلیسی با همان سبک مؤثر و حساس مخصوص بخودش در این باره دارد، بخوانیم:

«سروکار داشتن مجدد با مردم زحمتکش هیچ خوب نیست، نجس است ازیرا بیست تاییست و پنج میلیون نفر از آنها هستند که میتوانیم آنها را روی هم رفته یکتوع واحد کثیف و ناچیزی در نظر آوریم. هر چند انبوه عظیمی هستند اما کثیف و یقیناً در هم چون حیوانات، با عبارت انسانی تر «**توده ها**»! در واقع آنها توده بی اهمیت و ناقابل می باشند، مهمدا هر چند که گفتن آن عجیب به نظر می رسد، اگر بتوانی با قدرت تخیل آنها رادر سراسر فرانسه در کلبه های گلی شان، در اطاقهای تنگ و تاریک و مجزشان دنبال کنی می بینی که این توده ها از واحدهائی تشکیل شده است که هر واحد آن برای خود قلبی دارد و غم و اندوهی احساس میکند و هر یک از آنها هر چند که با پوست خودش پوشیده شده است، اگر نیشی به او بزنی از او هم خون بیرون خواهد آمد» . (۴)

این توصیف عالی مربوط به میلیونها کلبه های تیره و بیغوله های غم انگیز و کوچها و محلات زشت و فقیرانه و انسانهای مفلوک و گرسنه ی فرانسه زمان لوئی شانزدهم است. در این زمان نخست به شورش گرسنگان بر می-

۴ - همان مدرک .

۵ - عصر انقلاب دموکراتیک / ج ۱ صفحه ۵۱۹ / ترجمه دکتر حسین فرهودی .

این ماجرا به « سوگند زمین تنیس » معروف شده است ...

سپس موقعیت بسیار حساسی فراسید، زیرا لوئی شانزدهم خواست به وسیله سربازان خود آنها را بیرون براند. اما سربازان سرکشی کردند و امر او را نپذیرفتند !؟

ولی او با روش ابلهانه‌ی خود هنگهای خارجی را تحریک کرد که به روی سرمد آتش بگشایند، این کار دیگر برای مردم به‌چوچه تحمل پذیر نبود. لذا توده‌ها در روز ۱۴ ژوئیه (۶) ۱۷۸۹ شورش کردند و زندان معروف « باستیل » را مسخروویران ساختند و همه‌ی زندانیان آنرا آزاد کردند. (۷) سقوط « باستیل » در تاریخ جهان واقعه‌ی بزرگی به‌شمار می‌رود، زیرا انقلاب فرانسه با این واقعه آغاز گردید. سقوط « باستیل » به معنی پایان نظام قدیمی در فرانسه و پایان دوران فتودالی و استبدادی و امتیازات گوناگون بود.

دیگر کار بدست توده‌های گرسنه افتاده، آنها هستند که فتودالیسم و امتیازات کلیسا را برمی‌دارند، همین ژنده پوشان سروپا برهنه هستند که با هر چه که به دستشان می‌افتد به دفاع از انقلاب برمی‌خیزند و بسوی میدانهای جنگ می‌شتابند و سربازان پرورش یافته تمام اروپارا که برضد آنها متحد شده‌اند به عقب می‌رانند

در هر حال بیست روز پس از سقوط باستیل یعنی

در ۴ اوت ۱۷۸۹ مجمع ملی فرانسه امتیازات فتودالی و معافیت اشراف و روحانیون را از پرداخت مالیات و حتی به‌کار بردن عناوین و القاب اشرافی را منافی ساخت و سپس « اعلامیه حقوق بشر » را تصویب کرد. در آن روز که اصول این اعلامیه به تصویب رسید، اروپا به لرزه درآمد و چنین تصویری شد که برای کسانی که رنج می‌برند و لگد کوب می‌شوند؛ مزده روزگار بهتری را همراه دارد.

مجمع ملی اصلاحات دیگری نیز انجام داد: املاک و سیمی که تا آنروز در تیول کلیسا قرار داشت همگی ضبط گردید و به تصرف دولت درآمد، دادگاههای فتودالی منحل شد و دادگاههای دیگری با اصول و نظامات بهتری تأسیس گردید و ...

در ۲۱ ژوئن ۱۷۹۱ حادثه‌ای روی داد که سرنوشت انقلاب را قطعی کرد. این واقعه فرار « لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت » بود، آنها میخواستند با لباس مبدل بطور ناشناس از فرانسه بگریزند. اما چند تن از دهقانان ایشان را شناختند و به پاریس بازگرداندند. این عمل فکر جمهوری را بشدت در میان مردم تقویت کرد. تا دردم اوت ۱۷۹۲ « کمون انقلابی پاریس » فرمان حمله را به کاخ لوئی صادر کرد. در آن موقع سربازان سوسی که نگهبانان او بودند به روی مردم تیراندازی کردند، اما مردم پیروزشدند و « کمون » مجمع قانونگذاری

۶ - عصر انقلاب دموکراتیک / ج ۲ / صفحه‌ی ۱۰

۷ - عجیب است که درست يك روز قبل از سقوط باستیل یعنی عصر ۱۳ ژوئیه ضیافتی بزرگ و مجلل در کاخ ورسای برپا بود و در آن اشراف و بزرگان ا به رقص و پایکوبی و سرور مشغول بودند و در برابر لوئی و زنتش به سلامتی پیروزی آینده بر شورشیان ا جامهای خود را بالا میبردند ! !

هنوز هم راه‌های دیگری برای استثمار بهره‌کشی از آنها را دارند!

اکنون حدود دو قرن از عمر انقلاب و سقوط استبداد و اشرافیت و میلاد مسعود ادموکراسی و اعلامیه حقوق بشر، می‌گذرد. آیا دوران استثمار انسان از انسان سپری شده و به راستی حقوق انسانها محترم شمرده می‌شود؟ رشته‌ایست که سردرآزدار و فعلاً جایز اینجانیست و در بحثهای آینده بطور تفصیل در این باره گفتگو خواهیم کرد. ولی در این زمینه «ویل دورانت» سخنی دارد که لازم است در خاتمه این قسمت از بحث آورده شود:

«انقلاب فرانسه قدرت حاکمه را از طبقه‌ی اشراف ملکه‌دار به طبقه‌ی بازرگان، که گردش پول را بدست گرفته بود، منتقل ساخت ...

در انقلابهای خشونت آمیز فقط بخشی از ثروت توزیع می‌شود و بخش بیشتر آن از بین می‌رود. ممکن است که منابعی تقسیم شود، اما دیری نمی‌کشد که نا برابری طبیعی انسانها (در مال و امتیاز آنان) نا برابری به وجود می‌آورد، و اقلیت جدیدی را به قدرت میرساند که ذاتاً همان ثغرایز پیشینیان خود را دارند!

یگانه «انقلاب واقعی» آنست که در جهت تنویر فکر و اصلاح خلق و خوی و رفتار انسان صورت پذیرد ... و تنها انقلابگران واقعی فیلسوفان و اولیاءالله‌اند». (۹)

و ما بر بیان ویل دورانت مبالغه‌آمیزیم که: تنها انقلابیون حقیقی که انقلاب آنها در مسیر حقوق طبیعی «آدمها» بود «پیامبران الهی» هستند.

را مجبور کرد که وی را خلع و زندانی کنند. در روز ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ «کنوانسیون ملی» تشکیل گردید و نخستین کاری که انجام داد این بود که فرانسه را یک کشور جمهوری اعلام کرد. کمی بعد محاکمه لویی شانزدهم آغاز گردید و دادگاه او را به اعدام محکوم کرد و در روز ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ او را با «گیوتین» (۸) اعدام کردند.

مانیخواهیم جنبه‌های مثبت انقلاب کبیر فرانسه را نادیده بگیریم و میراثی که برای نسلها به ارمغان آورد یکباره فراموش کنیم. اما این راهم نمیتوانیم ناگفته بگذاریم که:

اولاً: کشتاری رحمانه‌ای که در طول ماههای انقلاب انجام پذیرفت وعده زیادی از افرادی گناه پس از یک محاکمه کوتاه و ساختگی از طرف انقلابیون به قتل میرسیدند، با هیچ منطق و بیانی قابل توجیه نیست!

ثانیاً: پس از سالها جان‌نازی و کوشش، انقلاب به سوی خودش بازمی‌گردد و فرزندانش خویش را می‌خورد و دوران «ضد انقلاب» فرامیرسد و بکلی انقلاب را میلعد و هامة مردم را که آنهمه جرأت و شهامت نشان داده‌اند و رنج کشیده‌اند بامید اینکه آزاد گردند، باز به زیر حکومت «طبقات عالی» میکشاند! از همین «ضد انقلاب» است که «فاپلثون» بصورت یک دیکتاتور و امپراطور بیرون می‌آید.

ثالثاً: سالها پس از انقلاب فرانسه تازه مردم دریافته‌اند که فقط برابری در مقابل قانون و داشتن حق رأی عمومی نمی‌تواند برابری و آزادی و شادمانی و خوشبختی واقعی را تأمین سازد و طبقات حاکمه

وظیفه جامعه در برابر

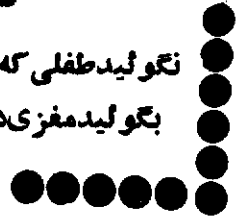
خانواده های پر جمعیت

نگوید طفلی که متولد می شود شکمی دارد که نمی توانیم سیرش کنیم ،
بگوئید مغزی دارد برای اندیشه و دویازو برای کار !

« ... کمکهای مالی دولتی و غیر دولتی جهت نگهداری اطفال »

« خانواده های پر جمعیت نیز شایان توجه است. »

(از اصل ششم اعلامیه حقوق کودک)



فکر قدیمی در همین مملکت خودمان درازاه تولید هر طفلی ، بطور مستمری مبلغی بعنوان کمک هزینه بکارکنان دولت داده می شود بدین ترتیب عملاً بداشتن فرزندان بیشتر تشویق می شدند ولی حالا همه چیز بعکس شده است . کسانی هم که گستاخی میکنند و فرزندان اضافی تحویل جامعه میدهند ، از آن حقوق و مزایا محروم هستند و حتی جریمه هایی هم ممکن است برای آنها در نظر گرفته شده باشد !! نمیخواهیم درباره صحت و مقم این مسأله و طرز تفکر سخنی بگوئیم . البته بشر عاقل باید

همیشه اصل وقاعده بر این بوده است که: بوجود فرزندان زیاد افتخار کنند . اما در عصر ما که همه چیز در معرض تحول است - این عقیده هم تغییر کرده ، غالب خانواده ها داشتن فرزندان زیاد را دلیل عقب افتادگی و دوری از تمدن میدانند .

گذشته از آن ، حتی دولتها هم برای نجات از مشکلات بعدی کوشش میکنند که خانواده ها را بداشتن دو تاسه فرزند قانع کنند و آنها را بهر قیمتی که باشد از تولید و تکثیر اولاد بیشتر بازدارند . در حالی که تا چند سال پیش بر اساس همان طرز

آنجائی هم که بهره نمیگیریم علت دیگری دارد. یعنی نتوانسته ایم انسانی را از راه تربیت در مسیر مطلوبی قرار دهیم که بتواند از استعدادات مکتونه خود بهره‌مند شود و بهره‌مند سازد. مخصوصاً در خانواده های فقیر این حقیقت بیشتر مصداق پیدا میکند. کمکهای گداپرورانه و از روی ترحم، که احیاناً به انتظار دعای خیر بوامانده‌ای میشود، خیلی هم انسانی نیست. کمکی که بقیمت کشتن عزت نفس و کوباندن نیروی عزم و اراده و فلج کردن تمام قوی و استعداد های يك انسان است، چگونه می‌تواند انسانی باشد؟!

آیا بهتر نیست شخص را آنچنان بیروانیم که مهتری را بر کهنتری ترجیح دهد و زندگی کهنترانه را هیچ و بوج شمارد و مرگ را بر آن ترجیح دهد؟! آری:

مهتری گریبکام شیردراست
شو خطرکن ز کام شیربجوی
با بزرگی و عزو نعمت و جاه
یا چومردانت مرگ رویا روی!

مردمی که به شهادت تاریخ از **خور بندگی!**، به امیری و سالاری رسیده اند، از این قماش بوده اند. (۱) حیف است که انسان در این زندگی فقط بیاد سیر کردن شکم باشد و هدف دیگری نداشته باشد. وقتی هدف این شد، نتیجه کاملاً معلوم است، یکی باید از راه گدائی ارتزاق کند. دیگری از راه نوکری و کلفتی در اینجا و آنجا، و دیگری از راه صدها و هزارها دوز و کلک و تضییع

مصلحت اندیش باشد، هر بذری که می‌کارد و هر کاری که می‌کند لازم است بر اساس صلاح اندیشی و درایت باشد. او باید توجه کند که هر چیزی و هر کاری دارای اندازه و مقدار معینی است نه بیش و نه کم. ۱.

اما نمیدانیم چه شده است که تنظیم کنندگان اعلامیه حقوق بشر بجای اینکه گرایش نوبنی و نو... خواهی داشته باشند، خانواده‌ها را از تکثیر جمعیت بر حذر دارند و درباره آنها تنبیه اخلاقی و اقتصادی بمورد اجرا گذارند، بدولت‌ها و مردم سفارش کرده‌اند که آنها را با کمک مالی خویش مورد حمایت (ولابد تشویق!) قرار دهند. ممکن است آنها از این نوگرانی محروم بوده یا طفره رفته اند. ۱.

این مسأله را هم نباید فراموش کرد که خانواده - ای که گرفتار کثرت جمعیت شده است، احتیاج بکمک دارد. هنوز هیچ قانونی نتوانسته است اجازه دهد که بگذاریم انسانی با انسانهایی ازدرد یا گرسنگی جان بسپارند.

نگارنده بخاطر دارد که چند سال پیش یکی از جرائد از قول يك سخنران نوشته بود: نگوئید طفلی که متولد می‌شود شکمی دارد که نمیتوانیم سیرش کنیم. بلکه بگوئید مغزی دارد برای اندیشه و دوبازو دارد برای کار و فعالیت. ممکن است روزی این مغز و این بازو بتوانند بگروهی از مردم خدمت کنند. پس اگر امروز شکمش را سیر کنیم، فردا از ثمرات وجودش بهره‌مند خواهیم شد.

بیشتر یا همه اصول انسانی ا

شاید یکبار دیگر هم این حقیقت را خاطر نشان کرده باشیم که ائمه بزرگوار اسلام ضمن اینکه همواره بیاد مستمندان بودند و شخصاً سراغ آنها می‌رفتند و از آنها دستگیری میکردند، و به آنان مخفیانه و در تار و پکی و ظلمت شب کمک می‌کردند.

بهترین توجیه منطقی این عمل خدا پسندانه، همین است که میخواستند با این کتمان و شبگردی و شب‌نوازی، شخصیت و مناعت طبع افراد خانواده‌های فقیر را حفظ کنند.

همین درس را بما هم تعلیم فرموده اند. بما سفارش کرده اند که با دستگیریهای پنهانی و سری آتش خشم خدا را که احياناً با کارهای ناشایست برافروخته ایم خاموش کنیم و آثار شوم گناهان را از خود دور گردانیم. بما توصیه کرده اند که شبانه بیاد مستمندان باشیم و از فضیلت این کار خیر، خود را محروم نگردانیم و حتی مرگهای نا بهنگام و ناگوار را از این راه از خود دور سازیم و بلاهای زیادی را از وجود خود برانیم. (۱)

زهری گوید: «شبی امام سجاد را دیدم که آرد بردوشش بود و به جایی می‌رفت. خواهش کردم که غلام ایشان را کمک کند. اما حضرت نپذیرفت و فرمود: این توشه را برای سفری آماده

کرده‌ام و باید خودم آن را حمل کنم پس از مدتی حضرت را ملاقات کردم. گفتم: شما سفرتی نکردید؟ فرمود آن سفر، سفر مرگ است و من خود را برای آن آماده می‌کنم. آمادگی برای مرگ همین است که انسان از حرام خود داری کند و به نیکوکاری پردازد». (۲)

وجدان انسان در این مسأله مهم حیاتی و اخلاقی با پیامبران بزرگ و اولیای اسلام همصدا است. اعلامیه حقوق بشر و مخصوصاً آن قسمتی که مورد بحث ماست، تجلی همین وجدان پاک و مقدس انسانی است. اسلام، برای کمک و حمایت خانواده‌های پرجمعیت، بهترین و هموارترین راه را نشان داده است. راهی که نه تنها کوچکترین خطری برای افرادی که مشمول کمک واقع می‌شوند، ندارد، بلکه در این راه رعایت کلیه اطراف و جوانب موضوع نیز شده است.

بهتر است در اینباره بمعرفی نمونه‌های عملی اسلام پردازیم. خانواده ابوطالب، یکی از خانواده‌های پرجمعیت است. رهبر عالیقدر اسلام برای برداشتن باری از دوش عمو و دادن درسی جاویدان به نوع بشر، بعموی خود عباس پیشنهاد کرد که هر کدام یکی از فرزندان ابوطالب را بخانه خود برند و

۱ - سفینة البحار مادة «صدق» جمله من الروایات فی فضل صدقة السروانها تطفیء غضب الرب و تذهب الخطیة و افضل الصدقة علی ذی الرحم الکاشح و افضل الصدقة باللیل و انها تدفع مینة السوء و تدفع سبعین نوعاً من البلاء و نیز غرر الحکم ص ۲۰۳: صدقة السر تکفر الخطیة.

۲ - لکنه الموت وله استعداد. انما الاستعداد للموت تجنب الحرام و بذل الثدی فی الخیر.

آنها را بزرگ کنند .

طبری در اینباره می نویسد : «یکی از نعمتهایی که خداوند شامل حال علی (ع) کرد ، این بود که سالی قریش گرفتار قحطی شدند و ابوطالب عائله مند بود . پیامبر خدا به عباس - که از سایر بنی هاشم توانگرتر بود - فرمود: برادرت ابوطالب عیالوار است و مردم از این قحطی سخت ناراحتند . بیا برویم بار عائله او را سبک کنیم . یکی از فرزندانش را من می برم . یکی را هم تو . تا از او کفایت کنیم . عباس قبول کرد و هر دو نزد ابوطالب رفته ، گفتند : می خواهیم تا مردم گرفتار این قحطی هستند باز عائله ترا سبک کنیم . ابوطالب گفت : اگر عقیل را برای من بگذارید ، هر کاری خواهید بکنید . پیامبر علی را برد و عباس جعفر را . از آن پس علی (ع) همواره با پیامبر بود تا خداوند او را مبعوث به نبوت کرد و علی بیعت او را پذیرفت و برسالت او اقرار کرد . جعفر نیز نزد عباس ماند تا وقتی که به اسلام گسروید و از عمو بی نیاز گردید» . (۱)

اما کیفیت سلوک پیامبر با علی (ع) را از زبان خودش بشنوید :

«شما منزلت مرا در نزد پیامبر خدا میدانید .

هنگامی که متولد شده بودم ، مرا در دامن خود نهاد . پس از آن همواره مرا به سینه خود می چسباند و در بستر خود می خوابانید مرا نوازش می کرد و راحه لطیف و خوش خود را بمشام می رسانید و حتی در جویدن غذا بمن کمک میکرد ... هیچگاه دروغی از من نمی شنید و خطائی از من مشاهده نمی کرد ... همچون کودکی که بدنبال مادر می دود ، در پی او بودم . همه روزه پرچمی از اخلاق نیک برایم برمی افراشت و مرا فرمان میداد که بدان تاسی جویم . او همه ساله ، مدتی در غار حرا می زیست و در آنجا جز من کسی او را نمیدید . تنها خانواده اسلامی خانواده ای بود که از پیامبر و خدیجه تشکیل می شد و من سومی ایشان بودم . نور و وحی و رسالت را میدیدم و بوی نبوت را استشمام میکردم . .. بمن می فرمود : آنچه می شنوم تو هم می شنوی و آنچه می بینم تو هم می بینی . جز اینکه تو پیامبر نیستی . لکن تو وزیری و همیشه در راه خیر هستی» .

برائز همین کمک مادی و معنوی پیامبر به خانواده فقیر و پر جمعیت عمویش بود که تمام استعداد های نهفته علی (ع) شکفته شد و شخصیت او پرورش یافت که جز از لحاظ مقام رسالت در تمام جهات همتا و همردیف خود پیامبر گردید .



چین (بهشت تاریخ گزاران)

نیز...!!

پرسیدم چرا مساجد در چین بازاست و کلیساها بسته ؟ گفتند چون علمای اسلام جاسوس نیستند ولی کشیشان ...

در شماره های گذشته عامل پیشرفت اسلام را از رهگذر « شرائط و مقتضیات زمان » مورد بررسی قرار دادیم و به این مناسبت از : عربستان ، ایران ، روم ، آفریقا ، اسپانیا و هند بحث کردیم و اینک دورنمای ملت کهنسال چین را نشان می دهیم :

تمدن‌ها است و هیچ کشوری قدرت رقابت با آن را ندارد تا جائیکه « بهشت تاریخ گزاران » لقب گرفته است !!
«دیدرو» دربارهٔ مردم این سرزمین می نویسد :
«این اقوام از لحاظ قدمت تاریخی؛ هنر، هوش ،

گرچه بسیاری از پژوهشگران و مورخان معتقدند: کشور آسمانی چین همانطور که از لحاظ وسعت خاک و حاصلخیزی و منابع طبیعی و کثرت جمعیت یکی از غنی ترین مناطق روی زمین است ، از لحاظ تمدن و فرهنگ نیز دارای ارزنده ترین و غنی ترین

بودند و شاید بعد از این بار دیگر که اروپا به توحش و ظلمت باز گردد، چین متمدن بماند. (۲)

اما با همه امتیازی که این کشور آسمانی از دیگر مناطق کره زمین داشته در عین حال گرفتار نابسامانی نهایی بوده که همانند همه سرزمینهای اجاب می‌کرد: دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

و اینک به برخی از آن نابسامانیها ذیلا اشاره می‌شود:

عقائد و افکار

گرچه مردم چین از لحاظ زندگی مادی نسبت به ساکنان کشورهای دیگر، در یک سطح بهتری قرار داشتند اما از لحاظ طرز تفکر و جهان بینی اگر نگوییم از مردم سرزمینهای دیگر پست تر بوده اند امتیازی هم نسبت به آنها نداشته اند زیرا جان پرستی، تعدد آلهه، پرستش آلهه حاصلخیزی، آلهه باران، آلهه باد، آلهه برف، آلهه آتش، آلهه کوه، آلهه آسمان و بالاخره مرده پرستی و پرستش ارواح نیاکان و پناه بردن به سحر و جادو و قربانی برای خدایان خیالی یاد شده از مشخصات روحی و فکری انسان بشمار می‌رفته است.

درست است که در چین ادیان آسمانی به آن شکلی که در خاور نزدیک و شرق میانه رواج داشته مردم را به خدا و قیامت سوق می‌داده و وجود نداشته است اما فیلسوفان و مصلحانی چون «لاؤ تسه» و «کنفو سیوس» برای بر کردن خلاء مذهبی و ارشاد و هدایت مردم این منطقه آنانرا به یک نوع وحدت وجود و اخلاق و رفتار نیکو؛ ترغیب مینموده اند

خرد، سیاست و فلسفه دوستی از سایر اقوام آسیائی برترند.

«ولر» می‌گوید: سازمان شاهنشاهی چین برستی بهترین سازمانی است که جهان بخود دیده است.

«کنت کیزر لینگک» در باره آنان می‌نویسد:
 «بر روی هم کاملترین نوع بشریت در چین باستان بسیار آمده است! والاترین فرهنگ جهانی که تا کنون شناخته شده در چین زاده شده، برتری چین در همه گونه امور صوری بی چون و چرا است، شاید انسان چینی عمیقترین انسانها باشد». (۱)

«ویل دورانت» بعد از نقل عبارات فوق اضافه می‌کند: «در پس این پرده تاریک که بچشم بیگانه می‌خورد؛ یکی از کهن ترین و غنی ترین تمدنهای زنده وجود دارد؛ سنن شعری آنان به ۱۷۰۰ سال پیش از مسیح می‌رسد، فلسفه کهنسالی دارند که گرچه خیال آمیز و ژرف است اما عملی و دریافته است، چینی سازی و پیکر نگاری آنان استادانه و در نوع خود بی نظیر است.

در هیچیک از ادوار تاریخ اثر بخش تر از اخلاق چینان دیده نشده است.
 سازمان اجتماعی آنان بیش از همه سازمانهای اجتماعی تاریخ؛ تاب آورده و انبوه ترین جمعیتها را سامان بخشیده است. شکل حکومت پیش از انقلابشان همواره کمال مطلوب فیلسوفان بوده در زمانی که یونانیان در توحش بودند چینان متمدن

دختران و بییمان را در مواقع قحط و غلا، بدرمی چند می فروختند و پدران در همه حال حق فروش دختران خود را داشتند، با آنکه رژیم بردگی در چین رواج داشت اما هیچگاه پایه یونسان و روم نمی رسید، بهای آدم بقدری نازل بود که استفاده از دامها و وسایل دیگر برای حمل و نقل مقرون بصرقه نبود، کالاهای پریشته انسان حمل می شد، بازبران بردبارتخت روانها را نیز برشانه های مجروح و پنبه بسته خود حمل می کردند. (۵)

زن در جامعه چینی ارزش چندانی نداشت، مرد می توانست زن و فرزندانش را به کنیزی بفروشد و یابکشد، و بندرت زن و فرزندانش را اجازه شرکت در سفره غذایی می داد، اختیار طلاق با او بود به هر بهانه ای از نازائی گرفته تا پرگوئی می توانست زنی را طلاق بگوید، تعدد زوجات کاملاً برای جایز بود، زن بعد از شوهر برای اثبات وفاداری خویش دست به خودکشی می زد و این رسم، تا قرن نوزدهم در چین رواج داشت، دختران همچون بار، بردوش خانواده سنگینی می کردند، اگر در مواقع سختی دختری بردختران مقدر خانواده افزوده می شد، امکان داشت که نوزاد بیگناه را رها کنند تا در سرمای شب بمیرد یا خوراک گوزان طعمه طلب شود!! «پال هوپان» بانوی ادیب چینی درباره ی ارزشی زن در چین می نویسد: در میان

که بعداً به شکل آئین «تالوئیسیم» و «گنفو-سیانیسیم» درآمد و پیروان فراوانی پیدا کردند اما مرورزمان بقدری آنها را مبهم و پیچیده و آلوده با انواع خرافات و موهومات ساخته بود بجای آنکه عقائد و افکار مردم را اصلاح کنند خود عامل انحراف و گمراهی شده بودند. (۱)

البته وضع «بودیسیم» که از هندوستان به آنجا راه یافته و پیروان زیادی پیدا کرده بود بهتر از آئینهای یاد شده نبوده است. (۲)

نظام اجتماعی و سیاسی

مردم چین از لحاظ حکومت دارای حکومتی مخلوط از «اریستوکراسی» و «دموکراسی» بودند، امپراطوران و پادشاهانشان فرزندان آسمان (خدا) بشمار می رفتند. II

گرچه نظام طبقاتی آنطور که در هندوستان و ایران حاکم بوده در چین رواج نداشته اما رسم چنین بوده دیوانی را که دانشمندان و معلمان و کسارگزاران طبقه اول و کشاورزان را طبقه دوم و صنعتگران را طبقه سوم و بازرگانان را طبقه چهارم بشمرند. (۳) با آنکه اساس اقتصاد چین را کشاورزی تشکیل می داد، در همین حال فقیرترین و محرومترین طبقات چین همان کشاورزان بودند که در سراسر عمر با تمام زحمتی که می کشیدند، جز در موارد معدودی از خطر گرسنگی در امان نبودند و سالی نبود که خلق کثیری از آنها از گرسنگی هلاک نشوند. (۴)

۱ - ویل دورانن ج ۳ ص ۱۰۵۵ - ۱۰۶۱ .

(۲) مراجعه شود به فصل نهم و دهم تاریخ جامع ادیان ص ۲۲۲ - ۲۵۹ .

(۳ - ۲ - ۵) تاریخ تمدن ویل دورانن کتاب اول بخش سوم صفحات ۱۰۵۰ - ۱۰۴۸ - ۱۰۵۱

شنید که دولت نظامی تازه‌ای راه‌های تجارتي را زیر تسلط خود آورده سفیری به مدینه فرستاد و عثمان هم از جانب خود در سال ۶۵۱ سفیری به چین اعزام داشت، پس از آن در سال ۷۱۳ و ۷۲۶ بین طرفین هیئت‌هایی مبادله گردید و گروهی از علویان نیز که از شکنجه و فشار بنی‌امیه فرار کرده بودند پیش از سال ۷۵۰ به چین رفتند و در آنجا اقامت گزیدند. (۴) همه اینها بعلاوه لشکری که هشام بن عبدالملک برای حمایت از امپراطور چین «هزوان تسنگ» هنگامیکه برخی او را از تخت بزر آورده بودند، فرستاد و دوباره او را بر تخت نشاند و همچنین فتح منولها که راه رفت و آمد را بسوی کشورهای اسلامی و چین باز کرد، اثر خاصی در پیشرفت اسلام در این منطقه و گرایش مردم بسوی اسلام داشته (۵) تا جائیکه «مستر هازارد» آمریکائی چنین نتیجه می‌گیرد که: «از آن پس، نفوذ تدریجی مسلمانان در چین و گرویدن عده دیگری به دین اسلام و توالد و تناسل سریع مسلمانان (سرشماری چین در دوره امپراطوری هر خانوار مسلمان را شش نفر و هر خانوار غیر مسلمان را پنج نفر به حساب آورده است) موجب افزونی جمعیت مسلمانان شد به نحوی که اکنون جمعیت مسلمانان چین به پنج درصد کل جمعیت که چهار صد میلیون نفر است تخمین زده می‌شود». (۶)

انواع انسان، فروترین جایگاه از آن ماست، ما بخش ضعیف بشریت هستیم، پست‌ترین کارها برعهده ماست». (۱)

«فوشان» شاعر چینی نیز ضمن اشعاری در این باره چنین می‌گوید: زنبودن چه غم‌انگیز است، در زمین چیزی به این کم‌بهرائی نیست، وقتی دختری بدینا می‌آید کسی شاد نمی‌شود» (۲)

اسلام در چین نفوذ می‌کند:

کشور پهناور چین با این افکار و عقائد و نظامات سیاسی و اجتماعی که به گوشه‌ای از آن اشاره گردید. همانند دیگر مناطق روی زمین و جهان آن‌دروز، آمادگی خاصی برای پذیرش آئین اسلام داشت نهایت آنکه زندگانی رسول خدا و حوادث دوران خلفای بعد از او هیچگاه این اجازه را ندادند که از راه «جهاد آزادی‌بخش» مردم آن منطقه را از زیر سلطه «فرزندان آسمان» و عقائد و افکار خرافی و سستی‌های غلط و نظامهای جائزانه آن محیط نجات بخشند ولی از زمان خود رسول خدا (۳) تجار مسلمان به چین راه یافتند و دین اسلام از راه دریائی «کانتون» و از راه زمینی کاروان‌دوبه مهاجرنشینهای عرب در چین وارد گردید؛ در حدود سال ۶۵۰ میلادی امپراطوری از خاندان تانگ موسوم به «گائو تسنگ» چون از ساسانیان و بیزانسی‌ها

(۱ - ۲) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۳ ص ۱۰۶۷ (۳) نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۲۶۰

(۴) اطلس تاریخ اسلامی ص ۲۲

(۵) الدعوة الی الاسلام ص ۳۳۳ - ۳۳۴ - کیف انتشار الاسلام ص ۸۵

(۶) اطلس تاریخ اسلامی ص ۲۲

دیدن کرده می گوید : دیدم مساجد مسلمین بازا است ولی کلیساها بسته است از علت این جریان سؤال کردم به من گفتند : «چونکه علمای اسلامی جاسوس نیستند ولی کشیشان مسیحی جاسوس می باشند.»

وزیر نامبرده اضافه می کند : شهر «ارو،چی» که مرکز ایالت «سینگیانگ» است يك شهر کاملاً اسلامی است و از پنج میلیون سکنه آن چهار میلیون نفر مسلمان هستند . « (۴)

البته این آمار هم قدیمی است و هم غیر دقیق، اکنون که چین در حدود ۸۰۰ میلیون نفر جمعیت دارد. (۱) مسلمین آن در حدود ۶۵ تا ۷۵ میلیون نفر میباشند. (۲) که می گویند : در کلیه خاك چین در حدود چهل هزار مسجد وجود دارد و مسلمانان از این مساجد برای عبادت و سخنرانی به منظور اتحاد استفاده می کنند. (۳)

و جالب توجه این است که «بحمد شیخان» وزیر مختاران دوزی در تهران که در سال ۱۳۳۴ از چین

پاکیزه باش

پیامبر (ص) می گوید :

الاسلام نظیف ، فتنظفوا فانه لا یدخل الجنة ، الانظیف :
اسلام پاکیزه است شما نیز تمیز و پاکیزه باشید زیرا جز پاکان کسی به بهشت نمی رود .

(نهج الفصاحه)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

(۱) جغرافیای کامل جهان ص ۱۱۱

(۲) مسلمین جهان ص ۱۱۵ - محمد خاتم پیامبران ج ۲ ص ۳۵۹

(۳) مجموعه سخنرانیها و خطابهها در انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی ج ۳ ص ۱۳۵ - ۱۳۷

سخنرانی سرتیب حسینعلی رزم آرا به نقل از محمد خاتم پیامبران ج ۲ ص ۳۲۵

(۴) مسلمین جهان ص ۱۱۹

زیانهای معالجه

خودسرانه (۱)

* هرگز نسخه های دیگران را مورد استفاده قرار ندهید

* همین آسپرین ساده چه خطراتی در بر دارد ؟!

بمقدار معینی بکار رود حتی در مزاجهای مختلف ممکن است اثرات متفاوت داشته باشد هر داروئی مقدار مؤثر و مقدار کشنده دارد ، مئاسفانه در بعضی از آنها فاصله مقدار مؤثر و کشنده بسیار نزدیک است و اگر بی احتیاطی شود عواقب وخیمی بیار خواهد آورد . برخی اذداروهای کاملایی ضرر ، ممکن است بسیار زیان آور باشند مثلا کسانی هستند که مبتلا به زیادی ترشی معده هستند و این ترشی در اثر ترشح زیاد از حد اسید معده بوجود می آید . بایک نظر

معالجه خودسرانه نه تنها مفید نیست بلکه گاهی ممکن است خطرات جانی نیز بیار بیاورد . دارومانند شمشیری است که اگر دردست شمشیرزن بیفتد میدانند چه موقعی و برای چه کسی و تاچه حدودی آنرا بکاریندازد ولی اگر بدست شخص ناشی بیفتد ممکن است فقط برای ترسانیدن گربه بکار ببرد ! و باز دردست و پا بگذارد تا بچه ها با آن بازی کنند و خود را زخمی سازند .
هر داروئی مورد مصرف مخصوصی دارد و باید

هستند کسانی که برای نرمی مزاج همواره مسهل میخورند غافل از این که این کار خود باعث خستگی مزاج میگردد زیرا روده ها برای کار کردن باید پرباشند تا تحریک شده و مواد را دفع نمایند ولی اگر با مسهل های پی در پی آنها را خالی نگاهداریم دیگر چیزی در روده ها نیست که آنها را تحریک نماید و در نتیجه روده ها تنبل شده و بیشتر باعث خشکی مزاج میگردد.

از این مثالها فراوان است، بنابراین دوا را نباید خودسرانه مصرف نمود. ناگفته نماند که برای هر ناراحتی جزئی مثل سردرد موقتی و یا خستگی موقتی و یا زخمهای کوچک احتیاج نیست به پزشک مراجعه شود و میتوان با خوردن یکی دو قرص مسکن و یا پانسمان ساده بر این ناراحتیها فائق آمد ولی اگر ناراحتی بیشتر ادامه پیدا کند تا مل جایز نیست و باید به پزشک مراجعه نمود.

از داروهاییکه مناسبانه خودسرانه مصرف میشود پنی سیلین و یا سایر داروهای «آنتی بیوتیک» هستند این داروها اگر بموقع و بدست شمشیرزن بکار رود دشمن را که همان بیماری باشد تارومار خواهد کرد ولی این سلاح در اثر استعمال نابجا از برش افتاده و حتی بدست پزشک نیز بی اثر خواهد گردید و چه بسا این داروها در بعضی از موارد باعث حساسیت شده و خطرناک گردند ولی بزودت در استعمال آنها کمال احتیاط را مراعات خواهد کرد. مصرف دارو باید دقیقاً مطابق دستور پزشک در

ساده تصور میشود که اگر مواد قلیائی مصرف شود ترشی معده را خنثی خواهد کرد و ناراحتی برطرف خواهد شد مخصوصاً اگر کسی از علم شیمی هم اطلاع داشته باشد این فکر را بدون قید و شرط می پذیرد. برای این منظور مقداری جوش شیرین که ماده ای است قلیائی میل میکند و اسید معده را هم موقتاً خنثی می نماید ولی یک مطلب را فراموش میکند و آن این که بدن انسان با وله آزمایش فرق زیاد دارد و بدن انسان در مقابل هر جسم خارجی که وارد آن شود واکنش نشان میدهد. همان علتی که باعث زیادی ترشی معده شده است در اثر خوردن مواد قلیائی مثلاً جوش شیرین بر قدرت خود می افزاید تا اسید بیشتر ترشح کند و ماده قلیائی را بی اثر سازد. نتیجه این میشود که جوش شیرین نه تنها علت را از بین نمی برد بلکه باعث تشدید علت می شود و اگر زخم معده وجود داشته باشد بیشتر پیشرفت می کند و گاهی منجر به خونریزی شدید معده میگردد.

و نیز هستند کسانی که برای تسکین دل درد، مسهل میخورند و فکر می کنند که درد شکم در اثر پربودن روده هاست غافل از اینکه این درد ممکن است در اثر التهاب زایده آپاندیس (۱) باشد و در نتیجه خوردن مسهل روده ها بیشتر حرکت کرده و باعث سوراخ شدن آپاندیس گردد و منجر به تورم پرده صفاق گشته و یک بیماری قابل علاج را یک بیماری وخیم میدل سازد.

است ولی مبتلا به زخم معده می باشد خطرناک باشد .
 یکی دیگر از کارهای ناپسند، دادن داروهای باقیمانده
 يك بيمار برای دوستان و آشنایان است . دواهایی
 را که پس از بهبودی باقیمانده اند باید دورریخت .
 همچنین دواهایی که مدتی در خانه مانده اند نباید
 مصرف شوند زیرا ترکیب آنها بمرور زمان تغییر
 یافته و اثر می افتند و گاهی نیز زیان آور میشوند
 و نیز نباید دواها را در دسترس کودکان قرار داد .
 خوردن داروهای خواب آور بدون اجازه پزشک
 زیان آور است همچنین خوردن داروهای که انسان
 را بیدار نگاه میدارند ممکن است خطرناک باشد
 بعضی از جوانان برای بیدار ماندن جهت درس
 خواندن ، چنین داروهای را مصرف می کنند در
 صورتی که اگر به حد کافی بخوابند و رفع
 خستگی نمایند مقدار درسی که حفظ خواهند کرد
 خیلی بیش از وقتی خواهد بود که دوا بخورند و با
 خستگی درس بخوانند .

آسپیرین (۱) ساده ممکن است خیلی خطرناک باشد

عده ای عادت دارند که برای هر نوع ناراحتی
 آسپیرین را مانند نقل و نبات بخورند . این دارو
 بصورت گرد و بخصوص قرص در داروخانه ها و
 دکانها در دسترس عموم است و همه می توانند هر قدر
 بخواهند از این دارو بخورند و متأسفانه مطبوعات و
 سایر وسایل ارتباط جمعی بدون اطلاع و یا خدای
 نا کرده با اطلاع از خطرات این دارو به کمک مؤسسات

ساعات معین و بمقدار معین انجام گیرد تا اثر مطلوب
 داشته باشد غالب داروهای وقتی مؤثر هستند که غلظت
 آنها در خون به مقدار معینی برسد و اگر از این
 مقدار کمتر باشد یا اثر نخواهند کرد و یا اثرشان
 کم خواهد بود . پس از آنکه مقدار دارو در خون به
 حداکثر رسید بتدریج از بدن دفع شده و مقدار آن
 کاهش می یابد تا به صفر برسد ، ولی پزشک با تعیین
 فواصل معین برای هر دارو مقدار آن را در خون
 در حد مؤثر نگاه می دارد ، بنابراین خوردن دارو
 در ساعات معین ضروری است .

یکی از اشتباهاتی که برخی از مردم مرتکب
 میشوند این است که بعضی از دوستان و اطرافیان ،
 محض خیرخواهی نسخه ای را که قبلاً از پزشک
 گرفته و بهبود یافته اند به بیمار دیگر که فکر می کنند
 همان کسالت را دارد میدهند غافل از این که اولاً
 خیلی از بیمارانها ظاهراً شبیه هم هستند ولی در باطن
 فرسنگ ها از هم فاصله دارند بعلاوه اگر کسالت
 دو نفر بر فرض یکی باشد دو مزاج یکی نیستند، پزشک
 در موقع نوشتن نسخه وضع مزاجی شخص ؛ سن ،
 وزن بدن، و جنس بیمار را در نظر میگیرد و خیلی بعید
 است که دو بیمار دارای شرایط مساوی باشند .

گاهی يك دارو برای يك بیمار بسیار مؤثر است
 ولی برای بیمار دیگر که مبتلا به همان نوع بیماری
 است ممکن است بسیار خطرناک باشد مثلاً دوائی که
 درد مفاصل کسی را خوب کرده باشد ممکن است
 برای شخص دیگری که مبتلا به همان نوع درد مفاصل

اکنون بسیاری از منابع پزشکی معتقد شده‌اند که این دارودوایی است قوی ولی اگر بدون تجویز پزشک مصرف شود ممکن است خطرناک گردد .

گزارش بسیار جالبی در آوریل سال ۱۹۶۹ در اجتماع سالانه مجامع «بیولوژی تجربی» آمریکا در شهر آتلانتیک نیوجرسی آمریکا ارائه شد (۲) در این اجتماع دکتر «اسپات» (۳) استاد دانشکده پزشکی «آلبرت انشتن» و سایرین گزارش دادند که هر سال در آمریکا عده زیادی با خوردن حتی یک یا دو قرص آسپیرین در معرض خونریزی شدید قرار دارند . این خونریزی اگر مرگبار هم نشود باز هم عواقب وخیمی ببار خواهد آورد، این عده کسانی هستند که دچار بیماری خونی «هموفیلی» (۴) می-باشند. در این بیماری خون خیلی دیر بند می‌آید زیرا آسپیرین مدت انعقاد خون را طولانی می‌سازد و اگر شخصی دچار این بیماری باشد در جریان خوردن آسپیرین دچار بریدگی و یا زخم شود خونریزی شدید خواهد کرد و حتی گاهی خونریزی زیاد در تسوج بدن، بدون زخم و بریدگی ایجاد خواهد شد .

اگر برای بیماران هموفیلی مصرف آسپیرین همیشه خطرناک است برای اشخاص سالم نیز گاه و بی‌گاه خطرات کم و بیش ایجاد مینماید فرض کنید که کسی تمام شب اذ درد دندان بنالد و در خود را

تجاری و داروئی رفته و این گونه دارو را تبلیغ می‌کنند (۱) تا جندی قبل مطبوعات و رادیو ها مرتباً اطلاع میدادند آسپیرین داروی کلیه دردها است؛ آسپیرین نجات دهنده بشریت ازرنج والم است ، آسپیرین حیات بخش است ، و همینطور داروهای مسکن دیگر را که قسمت عمده آنها از آسپیرین ساخته شده است تبلیغ می‌کردند .

مردم عادی و بی‌خبر از همه جا بدون تجویز پزشک باین دارو روی می‌آوردند ولی توجه نداشتند که در عین تسکین درد ، ممکن است به عوارض بسیار خطرناک دچار شوند که از درد نخستین به مراتب شدیدتر است، در اغلب خانواده ها قرص های مسکن بویژه آسپیرین نه تنها در اشکاف، خانه و در جعبه دارو ها بمقدار کافی هست بلکه در جیب هر یک چند تا قرص وجود دارد و حتی بچه ها نیز براحتی به آن دسترسی پیدا میکنند ، در اغلب خانواده ها هر کس از خواب دیر برمی‌خیزد یا مختصر دردی مسی گیرد ، هر کس نمیتواند بخوابد ، و همچنین هر کس تب دارد یک قرص آسپیرین میخورد ... الی آخر .

بنابراین این دارو بیش از کلیه دارو ها مصرف می-شود . نه تنها در کشور ما بلکه در کلیه نقاط پیشرفته جهان نیز این دارو در قیاس بسیار وسیع مورد استفاده قرار می‌گیرد و شاید هم علت این امر تبلیغات وسیع و گمراه کننده مؤسسات سازنده این دارو باشد .

۱ - خوشبختانه نظام پزشکی بمقدار زیاد ، جلو اینگونه تبلیغات را گرفته است .

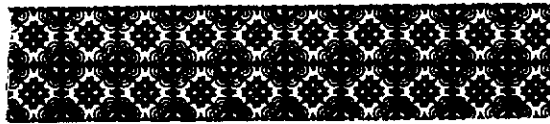
گاهی آسپیرین باعث خونریزی بسیار شدید و خطرناک دستگاہ گوارش میشود. در کسانی که زخم معده یا اثنی‌عشر دارند آسپیرین ممکن است باعث تحریک و خونریزی از محل زخم بشود و حتی گاهی خود آسپیرین باعث زخم معده میگردد و گاهی نیز زخم معده شخصی را فعال میسازد. اما اگر این دارو با تجویز پزشک مصرف شود در عده‌ای از بیمارها اثر بسیار خوب خواهد داشت، بطور خلاصه عاقلانه نیست داروهائی را که هیچگونه اطلاعی از خواص آنها نداریم و برای کسانی که باز هم هیچگونه اطلاعی از کیفیت آن نداریم مصرف کنیم این کار درست مانند آنست که در یک اطاق تاریک در جستجوی چیزی باشیم که اصلاً چنین چیزی در آن اطاق وجود ندارد. از نظر اقتصادی نیز خوردن خود سزانه دارو مقرون بصرفه نیست زیرا اگر واقعاً بیماری وجود ندارد که احتیاج به خوردن دارو نیست، و اگر بیماری وجود دارد در صورتیکه بدست پزشک کاردان معالجه شود مدت بیماری و بازماندن از کار، خیلی کمتر خواهد بود و چند روز زودتر بر سر کار رفتن جبران خسارت معالجه را خواهد کرد.

با خوردن متوالی قرص‌های آسپیرین تسکین دهد و صبح ناچار شود دندان خود را بکشد خونریزی ممکن است خیلی دیر بند بیاید. کسانی که عادت به خوردن آسپیرین دارند در حوادث رانندگی بیش از دیگران خونریزی می‌کنند.

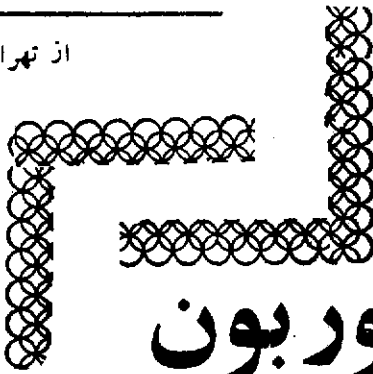
برخی از بانوان عادت ماهانه دردناک دارند این بانوان اگر درد خود را تحمل کنند بهتر است که آسپیرین و یا مسکن‌های دیگر که محتوی آسپیرین است مصرف کنند چه این دارو طول قاعدگی را زیاد کرده و باعث خونریزی زیاد خواهد شد.

گاهی آسپیرین باعث خونریزی معده‌ای و روده‌ای می‌شود؛ یکی از علل این امر آنست که این دارو باعث تحریک مخاط گوارش می‌شود؛ این خونریزی گاهی مخاطره‌انگیز و گاهی کم است.

در شماره ۳۱ مارس مجله معتبر انجمن پزشکان آمریکا (۱) گزارش تحقیقی ارائه شده است حاکی از این که خونریزی در اثر مصرف آسپیرین خیلی بیش از آنست که انسان فکر میکند حتی یکی از محققین گزارش میدهد که در ۷۰ درصد کسانی که مکرر در مکرر آسپیرین می‌خورند خونریزی وجود دارد منتهی این خونریزیها کم و تکراری است.



از تهران



جلوه اسلام

در جزیره بوربون

ماداگاسکار و سایر نقاط بسوی جزیره کشف شده مهاجرت کردند و در آنجا سکنی گزیدند و اینها نخستین جمعیت ثابت و اصلی جزیره بشمار میآیند. بموجب آمار سال ۱۹۵۰ جمعیت جزیره مذکور به ۲۶۰ / ۱۰۰۰ نفر و بموجب آمار سال ۱۹۷۱ به ۴۵۳ / ۵۰۰ نفر رسیده است.

ساکتین «بوربون» را سفید بوستان تشکیل می دهند و اکثر کارکنان اداری این جزیره که اغلب در مراکز مهم خدمت می کنند خارجی هستند و از کشورهای چین و هندوستان به آنجا مهاجرت کرده اند. شغل عمومی مردمان جزیره تجارت است و اغلب مسلمانان جزیره نیز شغل تجارت دارند مسلمانان جزیره یک اتحادیه اسلامی دارند، متأسفانه این اتحادیه از نظر روابط خارجی و ارتباط با اتحادیه های مسلمانان جهان حالت محدود و بسته ای دارد. با اینکه روابط مسلمانان با سفید بوستان غیر مسلمان بسختی صورت می گیرد ولی هیچوقت نخواسته اند زندگی خود را با غیر مسلمانان هماهنگ نمایند.

جزیره «بوربون» از جمله جزایر اقیانوس هند است و ۲۵۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. جزایر موریس در شمال شرقی آن با ۲۰۰ کیلومتر فاصله و ماداگاسکار در غرب با ۷۰۰ کیلومتر فاصله واقع شده اند.

این جزیره در قرن نهم بوسیله اعراب زنگبار کشف شد و قبل از آن تاریخ جزیره «بوربون» غیر مسکون بشمار می آمد.

در سال ۱۶۶۲ «لوئی پاین» فرانسوی که با کشتی، سیاحت مینمود با تفاق یکفرهنگها و ده نفر از اهالی ماداگاسکار در ساحل این جزیره لنگر انداخت و وارد جزیره بوربون شدند.

این سیاح فرانسوی تا سال ۱۶۶۵ در جزیره مذکور سکونت داشت. بدنبال گروه «لوئی پاین» به توصیه کمپانیهای هندوستان غربی بیست نفر کشاورز برای اشتغال به کار زراعت و کشاورزی وارد جزیره بوربون شدند. در سالهای ۱۶۷۴ - ۱۶۷۱ بر تعداد کشاورزان جزیره افزوده شد و از

زندگی مذهبی

مسلمانان جزیره «بوربون» عموماً آئین اسلام را دقیقاً بجا می آورند طبق دستور اسلام ماه مبارک رمضان را روزه می گیرند پنج نوبت نماز می گزارند و روزه‌های فطره می پردازند.

در جزیره بوربون **یازده مسجد** بنا گردیده است و هر مسجد دارای **یک روحانی و یک مؤذن** است که از طرف **اتحادیه اسلامی جزیره بوربون حقوق دریافت میدارند**. اداره کلیه امور مساجد و مراکز تبلیغاتی اسلامی و فعالیت‌های مذهبی من جمله حج از وظایف اساسی و اساسی اتحادیه مذکور می باشد.

مراسم ازدواج در جزیره بوربون بصورت مذهبی برگزار می شود و اغلب زنان و دختران مسلمان جزیره خانه دارند و به امور خانه داری و بچه داری می پردازند. با اینکه اوضاع اجتماعی عسده‌ای از دختران را وادار نموده در میان جمعیت و اجتماع باشند و شغل خارج از منزل اختیار نمایند **ولی زنان و دختران مسلمان جزیره سعی دارند حجاب اسلامی خودشان را حفظ کنند**.

پیرمردان جزیره با وجود مشکلات اجتماعی در اعتقادات مذهبی استوارترند، بعضی از آنها لباس کشور اصلی خود را همچنان حفظ کرده اند.

با اینکه سطح تبلیغات اسلامی جزیره بالا نیست، با وجود این مسلمانان جزیره به دستورهای اسلام آنچنان ایمان دارند و از لحاظ روحیه مذهبی قوی هستند که غیر مسلمانان نمی توانند در پایه‌های ایمان مذهبی آنها خللی بوجود آورند. آنها به آئین

مکتب اسلام

مسیحیت هرگز نمی‌گروند و با سفید پوستان غیر مسلمان پیوند زناشویی نمی‌بندند و این احساس پاک مذهبی را زنده نگهداشته‌اند که به اسلام جهانی وابسته و پیوسته‌اند و آرزو دارند و میکوشند روزی اسلام مجد و عظمت دیرینه را پیدا کند.

تا چند وقت پیش بعثت نبودن روحانی روشنفکر و جامع‌الشرایط در جزیره بوربون مسلمانان تنها قرائت قرآن را فرامی‌گرفتند و نسبت به مفاهیم عالی کلمات آن بیگانه بودند، ولی در سالهای اخیر در اثر گشایش مدارس جدید و تأسیس اتحادیه‌های اسلامی مرکب از جوانان تحصیل کرده، در میان طبقه جوان جزیره گرایش به روش‌های نو و صحیح تعلیمات اسلامی بیشتر شده است و از سویی اخیراً عده زیادی از جوانان جزیره برای گذراندن دوره‌های عالی دانشگاهی به کشورهای هندوستان و پاکستان مسافرت کرده‌اند.

در دانشگاه‌های بزرگ اسلامی این کشورها مشغول فراگرفتن تعالیم اسلامی و قرآن و حدیث هستند بجز این که تحصیلات آنها در کشورهای مزبور پایان برسد، به سرزمین اصلی خویش (جزیره بوربون) بازگشت خواهند کرد با پیاده کردن برنامه‌های نو تعلیمات اسلامی؛ نسبت به تقویت روحیه و ایمان مذهبی نسل جوان کوشا خواهند بود. لازم بیاد آوریم که در میان جمعیت مسلمان این با جزیره کم جمعیت بوربون **۲۸ نفر حافظ قرآن** وجود دارد اینها مدرس قرآن می‌باشند و در ماه مبارک رمضان در مساجد اسلامی جزیره بوربون به تعلیم قرآن می‌پردازند.

اینجا همه شب است

اینجا همه شب است !

اینجا افق همیشه سیاه است و نیلگون

خلقش همیشه در غم و درداست و در تب است

اینجا تنور شعله و مردمان پست

بر جان و جسم تازه غزالان بی پناه

تابنده است

اینجا دگر ستاره‌ی اقبال بختشان

چشمک نمی‌زند

وز آتش و شراره‌ی دل‌های این زنان

دودی بلند گشته به اوج ستارگان

وز روزن امید

خورشید می‌پرد

زینجا فروغ شادی و امید میرود

* * *

بز آسمان نیلی این شهر تیره روز

هنق‌ای رحمت از سر رأفت نمی‌برد

این جنگلیست ز آتش بیداد سوخته

اینجا کیوتران بیگنه جنگل بزرگ

مشتی اسیر و خواریه چنگال کرکسان
پر ریخته !

* * *

این شهر کیست کوچک اما بزرگه بار
باری کمر شکن
بردوش بندگان اسیری ضعیف و خواریه
اینها همه غریب
وز آشیانه دور
نه روی بازگشت به سوی دیار خود

نه اعتبار آنکه بیابند یار خود

سرگشته و ملول

مأیوس و دل شکسته و نومید و بی پناه

پژمرده زوی

افسرده دل

لب پرز آه

همچون عروسکان

بی حس و بیه اراده و بی اختیار - آه

در پیش مردمان هوس باز و کامجوی

تسلیم گشته اند

* * *

ای آسمان دیده من قطره ای فشان

برگور خاطرات غم انگیز این زنان

اینجا است «شهر نو» !

اینجا همه شب است !

اینجا همه شب است !

فراموش نکنید مادری هم حرفه‌ای است!

در این مقاله حقایقی را که کمتر شنیده‌اید از زبان يك بانوی دانشمند غربی که هم پزشک است و هم متخصص اطفال در باره يك بانوی کارمند می‌خوانید.

می‌سپارند .

این رویه مخالف غرایز بسیاری از زنان است،
ومعذالك بوسیله سازمانهای حمایت بانوان بشدت
تبلیغ وتشویق میشود .

من بعنوان يك مادر و پزشك متخصص
اطفال ، شاهد اثر بسیار زیان بار این
تنزل رتبه مادری بوده‌ام . این خطای بزرگی
است که در حق عده زیادی از زنهای جوان و آماده
صورت میگیرد . اینها باید دانسته باشند که
بانوانی وجود دارند که از انجام نقشهای سنتی
همسر و مادر بودن برخوردارند ، و این نه بخاطر
ناتوان بودنشان در انجام نقشهای دیگر است ،

در حالی که زنان بسیاری مایلند نقش سنتی
مادرانه خود را ایفا کنند دچار این تردیدند که
آیا حقیقتا به آنها نیازی برای چنین عمل وجود
دارد؟ آنها احساس میکنند که قادرند به نحو منحصرا
بفردی به اطفال خود خدمت کنند ولی میشوند که
شیرخوار گاهها مصدر خدمات بیشتری هستند و
پرستارها صحیح تر عمل میکنند ا
امروز، تصمیم گرفتن برای ماندن در خانه و
مراقبت از کودک کار ساده‌ای نیست . این تصور
بطور شایع وجود دارد که بانوان تحصیل کرده
میتوانند تا زمان زایمان کار کنند ، بعد چند هفته‌ای
مرخصی بگیرند و دوباره به «دنیای واقعی» ملحق
شوند ، در حالی که فرزند خود را به دیگری

چگونه فلانی تا دوساعت پیش از وضع حمل کار میکرد او به چه سرعتی بر سر کارش برگشت. ۱؟ خلاصه اینکه اینک می‌دیدم ما به یکدیگر همان چیزی را می‌گوئیم که اجتماع به ما یاد داده است: «اگر می‌خواهی هم مادر باشی وهم کارمند، در صورتی موفق خواهی شد که بتوانی هرچه بیشتر غرایز مادری را زیر پا بگذاری.» ۱

* * *

برغم تحصیلات حرفه ایم، من کاملاً بی خبر از قدرت این غرایز و علاقه مادری و فرزندى بودم تا اینکه با نخستین کودکم از بیمارستان به منزل رفتم. استدلال سابق من دربارهٔ مادری بوسیله کپسولهای تصویری هیچگاه طبیعت را به حساب نیاورده بود. همچنانکه من و فرزندم همدیگر را می‌شناختیم، روحیات و تمایلات یکدیگر را احساس میکردیم و این امر آنچنان گسترش یافت که من حس کردم جزئی از او هستم و او هم چنین احساسی را نشان میدهد. هر قدر اوقات بیشتری با اومی - گذراندم رشته پیوند محکم ترمیگرديد و برای من مشکل ترمیشد که تسلیم آن کپسول های خیالی «مادری کیفی» بشوم.

پنج هفته پس از تولد فرزندم بر سر کار رفتم، اما احساس میکردم که تهی و کوچک شده‌ام چه می‌دیدم که بجای آنکه بخواهم جزء بیشتری از او باشم چنان شده‌ام که فقط گاهگاهی در زندگی او مداخله میکنم، و بطور ناگهانی برای او آشکار و پنهان میشوم. البته اوقاتی را با اوبسر می‌بردم ولی نه به خاطر رفع نیازهایش، بلکه به این علت که

بلکه بدین جهت است که از همسری و مادری بیشترین رضایت را می‌برند برآستی تعداد کثیری از خانمهای تحصیل کرده و روشنفکر در دنیای کار موفق بوده اند و معهدا مادری را امر نیکوتری یافته اند.

بسیار تاکید میشود که هم میتوان «مادر» بود وهم «کارمند»، اما تا وقتی کسی آنرا واقعا تجربه نکرده باشد نمیتواند ارزیابی کند. هنگامی که من برای نخستین بار پزشکی را حرفه خود قرار دادم، راجع به اثر آن در مورد خانوادهٔ آینده‌ام فکر میکردم چون میخواستم ازدواج کنم و بچه‌دار شوم. سپس به فکر بانوانی افتادم که کار بیرون و وظایف مادری را توأم انجام داده‌اند. و با خود گفتم اگر آنها میتوانند من هم میتوانم. مکرر در مکرر می‌شنیدم که چیزی که اهمیت دارد نه گهیت، زمانی است که مادری با کودکش صرف میکند بلکه کیفیت است. و بعد هر وقت که ناراحت میشدم خود را با این کپسول ذهنی «مادری کیفی»! تسلی میدادم. این حالت ادامه داشت تا اینکه باردار شدم.

در این موقع تمام نگرانی هایم بعد از بزرگ گفت و شنود دوستانه در يك میهمانی شام باز گردانده شد، در آن شب وقتی سخنان چند تن از همکاران باردار خود را شنیدم دچار «چندش» شدم، چه می‌دیدم که این زنها بی خبرانه در عین حال که با اشتیاق در انتظار مادری هستند ولی بر خود قبولانده بودند که رفع نیازهای آنها و کودکانشان باید فرغ بر کارشان باشد، و بعد با اعجاب میگفتند که

باید آگاه باشند. که هر چند ماندن در خانه و پرورش کودکان مستلزم فداکاریهای، چون چشم-پوشی از مزایا و جبهه و مقام يك حرفه، است، رفتن به سرکار نیز مستلزم بی نصیب ماندن از مزایا و خوشی‌های فراوان مادری است. این حقایق به ندرت بوسیله سازمانها و افراد مدافع حقوق بانوان، که به زنها اصرار می‌ورزند امکانات خود را در گیرکارهای خارج از خانه کنند، ذکر میشود.

ازهدایت و انصاف بدوراست که گفته شود يك زن روشنفکر باید برخلاف غرایز مادری خود قیام کند و بر سر کار برود، در حالی که بسیاری از زنهای روشنفکر با عاطفه دریافته‌اند که عکس این وضع برایشان مناسب‌تر است. چرا این پندار باطل را با تاکید به زنها گوشزد میکنند که برای ادای دین خود به جامعه باید مشغول به کارهایی خارج از خانه شوند ولی از ذکر این حقیقت که عمده تحقیقات امروزی نقش حساسی را برای مادر به منظور رشد اولیه کودک ثابت کرده غفلت میکنند. و از بانوان انتظار دارند که نقش مادری خود را به دیگران بسپارند.؟

* * *

من به عنوان يك پزشك متخصص اطفال میدانم که ما اطلاع کافی درباره پرورش و تغذیه کودک داریم و میتوانیم به مادران بگوئیم که اگر شخص یا مؤسسه‌ای را پیدا کنند که از عهده ضوابط مشخص برآید يك جانشین کافی برای مادر خواهد بود. یا میتوانیم کیفیاتی را تعیین کنیم که ضوابطی را برای يك پرستار مقرر داریم.

این یا آن نسیاعت تنها وقت آزادی بود که داشتم. تکان پرهیجان دستهای کوچکش به هنگام دیدار من، به ناچار قطع ناگهانی «قافا» گفتمایش رادر وقت رفتنم به دنبال داشت. ۱

همچنانکه ایام سپری میشد متوجه محرومیت‌های دیگری شدم که عبارت بودند از:

مادری تلفنی، عدم توانائی در وادار کردن پرستار برای مراقبت و انجام کار به طریق دلخواه من، شنیدن اینکه اونخستین لبخند خود را زد به جای آنکه من شاهدش بوده باشم، و یا فهمیدن اینکه او اولین کلامش را گفت بدون آنکه من آنرا شنیده باشم !!

فهمیدم که حقیقت این است که يك مادر همیشه باید در جوار کودکش باشد تا بتواند شاهد آن لحظات غیر قابل پیش بینی بوده و واقعا «کیفیت مادری» را درک کند، بدون تجربه این لحظات نمیتوان چگونگی مادری را نسبت به کمیت آن ارزیابی کرد و اهمیتش را دریافت. مادری که بیرون کار میکند هر قدر هم سخت بکوشد نمیتواند تربیتی بدهد که لحظات حساس فرزندش در محدوده زمانی قرار بگیرد که وی در منزل هست. يك بچه نمیتواند زمان ابراز شوق و ذوقها یا ناراحتی‌ها و نگرانی‌ها، خود را منطبق با زمان بیکاری مادر کند. ۱

* * *

اینها جنبه‌های منفی يك مادر کارمند است و فقط جزئی از واقعیات امر... زنهایی که میتوانند میان «کار» و «خانه داری» یکی را انتخاب نمایند

که مایلند کودکانشان مادر داشته باشند. میل مادر برای مصاحب بودن با کودک باید به عنوان يك نیاز حیاتی قبول شود.

زنها نباید مجبور شوند که باگردن کدازرتج- رؤسای خود درخواست کنند که وقت اضافی به آنها بدهند تا نزد اطفال خود بروند و بدین ترتیب مشمول صدقه پدر سالاری مردها شوند ۱۱

این امر به معنی تضمین مقام مستقل مادری خواهد بود که بخودی خود واجد ارزش است

يك چیز را میدانم و آن این است که زنها نباید از این نعمت شرمسار باشند که زن هستند و برخوردار- داری از مقام والای مادری که مختص بانوان است. زنها با این احساس که باید خود را از خصوصیات زنانگی و ویژه خود منحرف کنند نمیتوانند به آزادی واقعی نائل شوند ، بلکه فقط هويت خود را از دست میدهند . برای آنکه يك زن شخصیت داشته باشد لازم نیست که بیشتر شبیه يك مرد باشد ، بلکه باید بیشتر يك زن باشد .

اما همانطور که شیرپستان نمیتواند مانندى داشته باشد مادر هم نمیتواند مانندى داشته باشد نمیشود امر مادری را به صورت فرمولی درآورد و شخصی را یافت که همان هواطف و بوه را برای کودک بخرج دهد که مادر دارد .

شکی نیست که در مواردی ، هم به صلاح مادر و هم به صلاح کودک است که مادر کار کند تا بچه داری ، اما بر اساس ملاحظاتی که من داشته ام یقین دارم که این حالت استثناء است نه قاعده .

باید سؤال کرد که چرا جامعه مورد استثنائی را گرفته و آنرا «مدلی» قرار داده که دیگران تبعیت کنند ؟ به اعتقاد من مفهوم آزادی برای زنها این است که به خود اعتماد کنند که هم زن هستند و هم مادر . باورندارم که برای مادران يك نیاز ذاتی به عنوان حب جاه و مقام وجود دارد . من فکر میکنم که این امر به زنها تحمیل شده است . مردها باید از روی میل اجازه دهند که زنان مادری پیشه کنند ، همانطور

نیستی مخلوق نیست بلکه از «خلق نکردن» است نه از «خلق کردن» از این جهت نمیتوان گفت جهان دو خالق دارد یکی خالق هستی ها و دیگر خالق نیستی ها ، مثل هستی و نیستی مثل آفتاب و سایه است وقتی شاخصی را در آفتاب نصب می کنیم قسمتی را که بخاطر شاخص تاریک مانده و از نور آفتاب روشن نشده است « سایه » مینامیم سایه چیست ؟ « سایه » ظلمت است و ظلمت چیزی جز نبودن نور نیست وقتی می گوئیم نور از کانون جهان افروز خورشید تشعشع یافته است نباید پرسید که سایه از کجا تشعشع کرده و کانون ظلمت چیست ؟ سایه و ظلمت از چیزی تشعشع نکرده و از خود مبداء و کانون مستقلی ندارند . (۱) برای صدور شرور و آفات از خداوند جهان توجهات دیگری هست که در شماره آینده می خوانید .

عضو و نیروی می گردند و با مانع از رشد و پرورش استعداد هائی می شوند ، و اگر همین شرور چنین نتایجی را در بر نداشتند هیچ گاه زلزله و آفتهای بیانی و حیوانی بد و زشت و یا شرشمرده نمی شدند .
هرگاه جهل و نادانی ، موت و مرگ ، فقر و بیچارگی ، بدوزشت شمرده میشوند روی کمبودهای است که در این موارد احساس می شود زیرا علم کمال و واقعیتی است که انسان جاهل فاقد آن است ، و حیات زندگی حقیقی است که فرد مرده آن را دارا نیست و مرد فقیر فاقد دارائی و ثروتی است که با آن زندگی کند .
در صفات زشت و ردائیل اخلاقی جریان نیز به همین منوال است ظلم از آن نظر بدوزشت شمرده می شود که حق مظلومی را از میان می برد و یا خود مستمگر و اجتماع را از رشد بازمی دارد .

خلاصه «در جهان يك نوع موجود بیش نیست و آن خوبی ها است» بدیها همه از نوع نیستی است و